

بیانیه تحلیلی مانیویست های افغانستان به

مناسبت هشتمین سالگرد اشغال کشور

7 اکتبر هشت سال اشغال بمباردهان و کشتار

هشت سال قبل اضلاع متحده امریکا و انگلستان ماشین غول پیکر جنگی شسانرا بر حرکت در آورده بر افغانستان حمله برده و بعد از براندازی طالبان نیروهای جهادی را بر اریکه قدرت نصب کردند. اضلاع متحده امریکا دلیل این حمله را "جنگ با تروریسم، دفاع از امنیت و حفظ جان مردم امریکا" خواند و انگلستان دلیل تجاوز و اغال یک کشور مستقل را مبارزه با مواد مخدر و حمایت از اطفال اروپا نامیده گفت "90% هیروئین در بازار اروپا از تریساکمی بدست مسی آید که در افغانستان، کاشسته میشود". اضلاع متحده امریکا اعلام کرد که اسامه بن لادن و ملا عمر را دستگیر و زنان افغانستان را از اسارت نجات خواهند داد. آنها با این دلایل طالبان را که خود بکمک دستگاه استخبارات نظامی پاکستان سازماندهی، تمویل و مسلح کرده بودند، از قدرت بزر آورند. دیرری نگذشت که تمام کشورهای اروپایی، استرالیا، نیوزیلاند، برخی از کشورهای امریکای جنوبی و ترکیه به این کارزار اشغالگرانه پیوستند. آنها با گذشت هر روز به بهانه مبارزه با تروریسم، تامین صلح، امنیت و بازسازی افغانستان به تعداد سربازان، بمب افکن ها و پایگاه های شان افزوده و مساحه بیشتر کشور را به اهداف بمباردهانهای شان مبدل ساختند. آنها همان افراد خلقی، پرچمی و اخوانی را که که خودشان مسبب ویرانی افغانستان میخواندند بر اریکه قدرت نصب کردند. افرادی را که خودشان میگفتند؛ این افراد در افغانستان صدها هزار زن را در مرگ شوهر، خواهر را در ماتم برادر و پدر و مادر را در عزای دلبندهان شان بر گلیم غم نشانده اند، بر اریکه قدرت نشاندهند. اینها حتی افراد مربوط به حزب وحدت،

اتحاد اسلامی سیاف، حرکت اسلامی شیخ اصف قندهاری و غیره را در مالک شان پناهندگی نمیداند و میگفتند که شما جنایت کار هستید و در افغانستان به جنایت علیه بشریت دست زده اید. بعد از معاهده بن، در یک مدت کوتاهی دیده شد که جنایتکاران خلقی، پرچمی و وحدتی، سیافی و حرکتی یکی بدنبال دیگری بعنوان پناهنده سیاسی قبول گردیدند. توگویی که آنها نه جنایت کار بودند و اینها نه از جنایات آنها خبر داشتند. امپریالیست های اروپایی که خود را قهرمانان "حقوق بشر" میخوانند نشان دادند که چگونه جنایت کار و قاتل بودن را منافع اقتصادی و سیاسی امپریالیستی آنها تعیین میکند.

اضلاع متحده امریکا از سپین بودک تا توره بوره، از سپینه شگی تا انتهای کامدیش در نورستان، از آی خانم در شمال تاهرات در غرب رابامبهای دیسی کترو کلا هک های یورانپوم سنگین فرش کردولی نه به اسامه بن لادن سسر مونی ضرر رسید و نه به ملا عمر و ایمن الظواهری، چه رسیده دست گیری و محاکمه آنها. هر قدر تعداد بمب افکن، سرباز و کشورهای سسهم در این کارزار بالاتر رفت، تولید تریاک نیز زیادتر شد. موازی با آن نفوذ طالبان، تعداد عملیات نظامی آنها در روز و ولسوالی های تحت اداره شان گسترش بیشتریافت تا جایی که دیگر دولت کابل نیز آنها را تروریست نمیگوید. نام طالبان در رسانه های خبری افغانستان و غرب از "تروریستان طالب" به جنگجویان طالب تبدیل شد. در این اواخر بسیاری از رسانه های خبری از قول دولت مردان امریکایی و نظامیان انگلیسی میگویند که پیروزی از راه نظامی بر طالبان ممکن نیست! امپریالیستها خواسته یا نخواسته طالبان را به یک نیروی چریکی ای تبدیل کردند که اکنون پیروزی بسر آن از راه نظامی غیر ممکن خوانده میشود. این سیر حوادث نشان میدهد که اضلاع متحده امریکا و امپریالیستهای اروپایی نه برای تامین امنیت ملی خود افغانستان را اشغال کرده اند و نه قصد مبارزه با تولید تریاک و "نجات اطفال اروپا را از اعتیاد" دارند. آنها جندای استعماری خود را دارند که در این نوشته به طور مختصر به آنها اشاره خواهد شد.

د افغانستان نیز تغییر نکرده است و شعار نجات اطفال اروپا از هیروئینی که تریاک آن در افغانستان تولید می شود یک ترفند اخلاقی، خیرخواهانه و انسان نمایی هیئت حاکمه اروپا می باشد. چون مصارف بیمارستان افراد معتاد در اروپا در بسته بیمه صحتی شامل نیست و شرکت های بزرگ بیمه و بانکها از اعتیاد افراد ضرر نمی بینند، لذا این مسئله حتی یک موضوع جدی سیاسی در اروپا نیست.

اگر بیهوده و عسده و عیسه های آنها در مورد افغانستان نظری بیافکنیم می بینیم که هیچ کدام آنها نیز عملی نشده است. در افغانستان تحت اشغال فقر، بیکاری، فحشا و جنایت کما فی السابق بیداد میکنند. فساد اداری، رشوه ستانی، اختطاف اطفال، تجاوز به زنان، رهنمی، دزدی، ناامنی و بیروکراسی تا حدی رشد کرده که در طول تاریخ مدرن این کشور سابقه نداشته است. آنها زنان افغانستان را از استبداد قرون اوسطانی طالبان رها ساختند و بدست آدم فروشان مجاهد سپردند. آنچه زنان تحت اشغال افغانستان از مجاهدین دریافت کرده اند مضاف بر قوانین جابرانه قرون اوسطانی طالبی "قانون احوال شخصیه شیعیان" است.

اما کسی که از این اشغالگری در درآمدت سود میبرد، سازمان تجارت جهانی، صندوق بین المللی پول و بانک جهانی است زیرا افغانستان و پوتنسیال زیربنای انکشافی اقتصادی آن کاملاً فلج گردیده و سالهای دراز چیه که حتی یک نسل ضرورت است تا ببار دیگر عیار شده در جهت خودکفایی حرکت کند. آنها برای فلج ساختن بازار هم بیشتر و تسریع پروسه وابستگی همه جانبه کشور، هزاران ngo را وارد کشور نموده اند. این ngo ها بدلیل فقر و بیکاری نیروی جوان کشور با سرعت سرطانی گسترش یافت. توسعه مرگ زای این پدیده که در راستای سیاست استراتژیک استیلاجویی امپریالیزم برجسته و بیسویزه برآسیای جنسوی حرکت میکنند، پوتنسیال رشد و توسعه اقتصادی را بیشتر از پیش تحت تاثیر قرار داده است. این ngo ها اعتماد به نفس، تمایل و حرکت بسوی ایستاد شدن بر تولید خودکفای کوچک ملی را در ذهن قشر جوان کشور نابود ساخته است. جوانان؛ اگر راه رشد طبیعی اقتصادی را در جهت مقابل جریان حاکم نسا ممکن نمیدانند، میکوشند چنین انتخابی

8 سال اشغال برای مردم افغانستان و جهان چه چه دست آوردهائی داشته است؟

کارزار اشغال استعماری ایراکه آنها تحت لفافه "مبارزه با تروریسم، تولید تریاک و نجات اطفال اروپا از اعتیاد" براه انداخته بودند بدون یک سرموفقیت، نتایج کاملاً معکوسی داشته است. طالبان در سال 2002 در بین یک هفته تاده روز میتوانستند یک عملیات نظامی انجام بدهند ولی اکنون در هفته بین 40 تا 60 عملیات نظامی انجام میدهند. در سال 2002 مساحت نفوذ طالبان بطور عمده از زنگان بود، ولی اکنون بیشتر از 16 ولایت افغانستان مساحت نفوذ آنها بشمار میروند. در سال 2002 طالبان فقط دست به عملیات نظامی برای اعلام وجود خود میزدند ولی اکنون قادرند ابتکار عمل نظامی داشته و در صورت فشار در جنوب خود را در شمال و شرق کشور منتقل و جابجا سازند. اکنون طالبان در دوازده ایالات پاکستان میتوانند به راحتی عقب نشینی کنند.

تولید تریاک در سال 2008 به اندازه 8 برابر سال 2001 بالا رفته است، بر طبق آمارهای غربی تولیدکنندگان تریاک که عمدتاً زمین داران بزرگ میباشند، سالانه در حدود 5 تا 10 میلیارد دلار عاید دارند. با در نظر داشت این واقعیت که بیشتر از 76% زمین عمده زراعتی افغانستان که در اختیار فنودالهای ملیت پشتون می باشد، به این حقیقت اشاره میکند که امپریالیستهای امریکائی و اروپائی میخواهند که یک قشر فوق العاده ثروتمند و پول دار را در بین طبقات حاکمه افغانستان و عمدتاً از ملیت پشتون بوجود بیاورند که بمثابة محور استثمار و استثمارگری ملی عمل کند. این قشر بمثابة هسته سرمایه داری دلال افغانستان، از صدها مجاری مسالی و صنعتی، تجارتي و ترانسپورت با امپریالیزم در رابطه قرار میگیرد.

تاریخ تجاوز و مداخله امپریالیزم در امریکای لاتین نشان میدهد که امپریالیزم همیشه بیهانه مبارزه با مواد مخدر اجندای خاص سیاسی - استراتژیک خود را داشته و عملی کرده است. چرا این خصیلت ذاتی امپریالیزم در افغانستان تغییر کند؟ و به این قسم می بینیم که

های اخلاقی سیاست بسازان غریبی نمیباشد. مردم افغانستان نیز باور نمیکنند امپریالیستها بسسه رضای خدا آمده خانه ویران آنها که خودشان ویران ساخته اند، آبادکنند، زیرامی دانند که "هیچ پزشک رضای خداموش نمیگیرد". در عقب این خیرخواهی ها! منافع یکجوده بسیار ناچیزولی فوق العاده ثروتمندو بانفوذ امریکائی-اروپائی قرار دارد. آنها اندکه سیاست بازاری مانند جرج بوش، بارک اوباما، تونی بلیر و غیره را اجیر میکنند تا بهانه هسانی از قبیل "مبارزه با تروریسم و حمایه از اطفال در مقابل موادمخدر" را علم کرده و اجندای مخفی اقتصادی-سیاسی دیگر عملی سازند.

الف- تجارت انرژی (نفیت و گاز) آسیای میانه

یکی از اجندای مخفی اقتصادی لشکرکشی به افغانستان مسئله گاز آسیای میانه و بازار آسیای جنوبی میباشد. امپراطوری سمرمایداری دولتی اتحاد شوروی در اوخده 80 سقوط کرد. سقوط این امپراطوری، زمینه هجوم سرمایه های امپریالیستی رادرمستعمرات آسیای مرکزی آن و بسویژه در آنها نیکه دارای ذخایر عظیم نفیت و گاز اند، آماده ساخت. رهبران جمهوریست های آذربایجان، قزاقستان ترکمنستان، ازبکستان، تاجکستان و قرغیزستان که دارای منابع فوسیلی (نفیت و گاز) میباشدند، میدانستند که روسیه قادر به فرونشاندن عطش ثروتمندشدن آنها نیست و بهتر است بسوی کشورهای دیگر روی آورند.

در سال 1993 امریکاباد رک ذخایر عظیم گاز ترکمنستان سپرمرات نیسازوف رئیس جمهور ترکمنستان رابسه امریکا دعوت کرد، آنها از مرآت نیسازوف بطور خیلی مجلل پذیرائی کردند. قالین سرخ در راهش انداختند و جنرال الکساندر هیگ (مسئول شورای امنیت ملی رژیم رنالد ریگان) اورابه کاخ سفید مشایعت کرد. آنها به مرآت نیسازوف آنقدر "بساغ بالا و آسیای پساین" رانشان دادند و دنیایی از توهم و پندار جلال و شکوه را برایش ارسیم نمودند که او در برگشتش گفت که ترکمنستان "کویت جدید" آسیای میانه خواهد شد.

رادریایان انتخاب شان قرار دهند. وابستگی به این ngo بسسه چندان حسدی از فسادش رسیده کهسه دیگر هیچکاری بدون "کمک یک ngo" در سکتورهای تولیدات خصوصی ممکن بنظر نمی رسد. این ngo ها بردسستگاه تعلیم و تربیه، انرژی و ترانسپورت و لوژستیک کشور نیز باچنان صلابت مرگبار سایه انداخته که خلاصی از چنگ آنها باگذشت هر روز مشکلترو باز هم مشکلتر میشود. ذهن نیروی کاریدی و فکری جوانان افغانستان در طی این 8 سال آنچنان در این کجراه تساریخی رهنمون گشته کهسه صحبت از افغانستان آزاد و بدون نیروهای امریکائی درگوش آنها به حرف های بیهوده می ماند. یکی از مشکلات بزرگی که نسل آینده کشور پیش رو دارند اینست که نتهها برای ایجادمادی زمینه رشد اقتصادی در کشور کارکنند، بلکه برای ایجاد این ذهنیت که "میتوان بدون کمک امپریالیزم هم کاری رانجام داد" در ذهن جوانان مبارزه کنند. آنها بساین ngo ها اعتیاد خانمان برانداز و وابستگی به امپریالیزم را "اجتماعی کرده" و به طرز تفکر نیروی جوان کشور مبدل ساخته اند.

اهداف اقتصادی و سیاسی حمله بر افغانستان،

حسابق هشت سال گذشته و پیشنههادات مکرر صلح باطالبان و گلبدین حکمتیار چه از جانب دولت کابل و چه از طرف مقامات انگلستان و امریکابطور مستقیم و یا از طریق عربستان سعودی، عثی یامخفیانه نشان میدهد که تلاش اصلی امپریالیستها ایجاد یک دولت مرکزی از مسرتجعین طالب و مجاهد، خلقی و پرچی، سامانی و سازمان رهانی و سایر تسلیم طلبان، دیپلوم داران و جنگسالاران میباشد که روشنفکران سامانی و سازمان رهانی "آنها" دولت بر پایه وسیع ملی میخوانند. آنها به طالبان و گلبدین به دیده دشمنان شان می بینند، نه آنها دشمنان شان بوده اند، ونه در صدمقابل جیدی با آنها هستند. از جانب دیگر؛ مبارزه با تولید تریاک در افغانستان نیز بیشتر از سخنان میان تهی برای اذهان زودباور و افرا داده لوح اروپا و امریکامتن نطق های فریب دهنده مطبوعاتی و ژست

در این زمان در پاکستان بینظیر بهوت و در اس حکومت قرار دارد، آصف علی زرداری شوهر بینظیر در مصاحبه اش با احمد رشید چنین میگوید:

This pipeline will be Pakistan's gateway to Central Asia."

ترجمه: این پایپ لاین برای پاکستان دروازه ورود به آسیای وسطی خواهد بود.

پاکستان تصور می کرد که با این پروژه می تواند نقش تعیین کننده ای را برای تهیه انرژی جاپان، کوریای جنوبی و سایر ممالک آسیای بازی کند.

در ماه اکتبر سال 1995 سه پرمات نیازوف، رئیس جمهور ترکمنستان معاهده امتداد پایپ لاین انرژی ترکمنستان را با شرکت امریکایی یونوکال و شرکت بزرگ نفتی عربستان سعودی Delta Oil Company

امضا کرد. در این معاهده ترکمنستان تعهد سپرد که سالانه مقدار 0,7 Tcf گاز را به قیمت تعیین شده برای مدتی معین به این دو شرکت بفروشد، شرکت امریکایی یونوکال و شرکت دلتا اویل عربستان سعودی خود بایستد راه ترانسپورت آنرا از طریق پاکستان آماده سازند. در ماه اکتبر سال 1997 یونوکال کنسرسیون بزرگ "سنت گاز" یا (Centgas) Central Asian Gas Pipeline را تاسیس کرد. این کنسرسیون باید پایپ لاینی را بطول 900 کیلومتر از طریق کندهار امتداد داده و کندهار را با شهر ملتان وصل کند. مصارف این پایپ لاین در حدود دو میلیارد دلار تخمین میشود.

در ماه جون سال 1998 شرکت گاز روسی (گاز پروم) از کنسرسیون سنت گاز خارج میشود. به تعقیب آن یونوکال اعلام میکند که طالبان قادر نیستند امنیت را در افغانستان تامین کنند و این شرکت به این دلیل از ساختمان این پایپ لاین صرف نظر میکند. بتاريخ 22 اگست سال 1998 امریکامپ های تروریستی اسامه بن لادن را هدف حمله موشکی قرار میدهند. در ماه اپریل سال 1999، پاکستان، عربستان سعودی و ترکمنستان از سنت گاز که اکنون در تسلط شرکت عربی دلتا اویل قرار دارد، میطلبند که کارش را در جهت امتداد پایپ لاین از سر بگیرد. یک چنین تقاضایی بدون پیش شرطهایی که برای

امپریالیزم اضلاع متحده میدانست که در زیر صحرای ترکمنستان 150 تریلیون (150×10^{12}) متر مکعب گاز و 32 ملیارد بیرل نفت نهفته است. سرنوشت این ثروت عظیم در دست سمرات نیازوف میباشد. در این جلسه اضلاع متحده پیشنهاد ترانسپورت انرژی فوسیلی ترکمنستان را از طریق ایران مردود خوانده و پیشنهاد کرد که انرژی ترکمنستان باید از طریق افغانستان و پاکستان به سوی بازار وسیع آسیای جنوبی انتقال یابد. اضلاع متحده میدانست که هر کشوری که این انرژی را انتقال بدهد سرنوشت انتقال آن حسام بسوده و امتیازات تجارتي، سیاسی و بین المللی بیشتری را مطالبه میکند و آنها به هیچ صورتی حاضر نیستند که چنین امتیازی را به ایران بدهند، زیرا ایران راهم از مصرف کنندگان انرژی یعنی هندو سایر کشورهای آسیای جنوبی و هم از صادر کنندگان آن و هم از تجاران آن یعنی امپریالیستهای غربی امتیاز بیشتر میطلبند که در نتیجه به اهمیت نقش اسرائیل در شرق میانه ضربه مرگباری را وارد خواهد کرد. از جانب دیگر ایران را نمیتوان مانند یوگوسلاویا تجزیه کرده و از اجزای آن کشورهای مستثقل با ثبات کسافی کسه قابیل سرمایه گذاری باشند بوجود آورد. در بهترین صورت ممکن است، آخندهارا براندازند، ولی اپوزیسیون نیرومند و قابل اعتماد و از همسه مهمتر "امریکائی" برای غصب وجود ندارد و سازمان مجاهدین خلق ایران نیز ثبوت کرده بود که قادر به بر آورده ساختن خواستههای امریکا نیست. در چنین وضعیتی سرمایه گذاری برای انتقال انرژی از طریق ایران یک پلان قابل رد است.

بعد از آنکه طالبان شهر کندهار را تصرف کردند، شرکت ارژانتینی بریسداس با ترکمنستان بر سر گفتگو نشست تا پایپ لاینی را بطول 800 کیلومتر از طریق سمرات و کندهار تا شهر ملتان در پاکستان بکشند. چهار ماه بعدتر دولت پاکستان رسماً وارد این معامله شد. یک سال بعدتر شرکت نیرومند امریکائی یونوکال علیحده با ترکمنستان وارد معامله گردید. در ماه اپریل سال 1995 مقامات ترکمنستانی و امریکائی در شهر هوستون در ایالت تکزاس در حضور نماینده حکومت بیل کلینتن به گفتگو نشستند. با این گفتگو، شرکت امریکائی یونوکال، شرکت ارژانتینی بریسداس را از میدان به بیرون انداخت.



امپاشیت سرآنها یک سری مسایل سیاسی - اقتصادی بین المللی که یکی از آنها مسئله انرژی فوسیلی آسیای میانه بود، قرار داشت.

طوری که در نقشه صفحه بعدی میبینید، خط درشت (سرخ) در مقابل خط باریک (آبی) که طرح چین و روسیه می باشد، قرار دارد. در این رقابت بعد از تسلط انحصاری بر خود منابع انرژی، این مسئله اهمیت دارد که پایپ لاین انتقال آن از کدام کشور بگذرد. در طرح امریکا دو پایپ لاین وجود دارد که هر دو از افغانستان میگذرد. این مسئله اهمیت استراتژیک ایران را پس از مسی آوردی یکی از دلایل مخالفت ایران را با طالبان تشکیل میدهد. در طرح روسیه و چین پایپ لاین های انتقال گاز از ایران و پاکستان عبور میکنند. در این طرح مشاهده میشود که یک لوله از مناطق بلوچستان ایران وارد منطقه سند پاکستان میگردد. این مسئله یکی از دلایل ظهور "جندالله" را تشکیل میدهد و مشخص است که سندیکا های نفت غربی در عقب آن قرار دارد.

طرح لوله های امریکا و عربستان سعودی از آن نقاط افغانستان عبور میکنند که بدون تسلط کامل بر کشور امتداد آنها غیر قابل ممکن بنظر میرسد. بهمین دلیل است که امریکا بر طالبان فشار وارد میکند تا هر چه بیشتر قدرت سرتاسری را تصرف و زمینه امتداد لوله ها را آماده سازد. اما مقاومت مجاهدین که از طرف ایران و روسیه (از طریق تاجکستان) تمویل و تقویه میشود، تصرف

این کار لازم میباشد، غیر ممکن بنظر میرسد. روشن است که پاکستان به سنت گاز اطمینان میدهد که با طالبان صحبت کرده و به آنها دستور داده که هر چه زودتر امنیت وثبات را در افغانستان بوجود آورد. به این طریق اضلاع متحده امریکا تا آخرین ساعات از طریق پاکستان و عربستان سعودی و طالبان کوشید تا افغانستان را تصرف نموده و پایپ لاین گاز ترکمنستان را عبور دهد.

برخی از "میرزا گل" های مزدگیر افغانستانی و سیاست بازان دروغباف منطقه میگویند که "امریکا بعد از سقوط خلق و پرچم نباید افغانستان را فراموش میکرد" اما حقایق از این قبیل نشان میدهند که امریکا با لایحه متحده امریکا بر خلاف ادعای آنها یک لحظه هم افغانستان را ترک نکرده، چه رسد به اینکه فراموش کرده باشد. همانگونه که در دهه 80 از طریق پاکستان و عربستان سعودی در افغانستان بود، در جریان سالهای اول دهه 90 با مجاهدین و بعد از سقوط مجاهدین در وجود طالبان در افغانستان بود.

بر سر خرید، انتقال و فروش انرژی فوسیلی ترکمنستان به آسیای جنوبی یک مبارزه شدید بین امریکا، اروپا، عربستان سعودی و پاکستان از یک طرف و روسیه، چین و ایران از جانب دیگر وجود آمده است. گروه اخیر (بدون ایران) ستون اصلی ساختار گروه شانگهای را تشکیل میدهد. گروه شانگهای نیز در ظاهر مانند امریکا و اروپا تحت لفافه مبارزه با تروریسم گرد آمده بودند.



کننده قیمت و برگه برنده رقابت بین صادرات و واردکنندگان بزرگ جهانی در این دو قسمت گیتی میباشد. هر راه دیگر غیر از افغانستان قیمت اجناس را بالاتر برده و بر رقابت در مارکیت و اقتصاد جهانی تاثیر میگذارد. به ایندلیل نقش افغانستان در این رابطه بمثابة نقش کانال سوئیز و کانال پانامه است. در محور اقتصادی این اشغال در حال حاضر انرژی فوسیلی قرار دارد، اما در اصل این اشغال بخشی از اهداف استراتژی جهانی امپریالیستهای غربی است که از تضاد آنها با چین و روسیه منشامیگیرد. اما این به هیچصورتی بدان معنی نیست که اشغال افغانستان فقط و فقط بخاطر منابع فوسلی آسیای میانه و فروش آن در بازار آسیای جنوبی میباشد. احزاب اپورتونیست اروپایی و ترنسیکیست های با بوق و کرنا این پندار را تبلیغ میکنند و ذهن مردم را به ساده نگری در مورد مسائل عادت میدهند. اما این بظاهر در سطح کوچی و خیابان حرف زدن، در نهایت امر با اساسی ترین درک لنینی از امپریالیزم مبارزه و در جهت اختفای خصلت ذاتی امپریالیزم مبارزه میکند.

مبارزه اییدئولوژیک سرمایه داری در افغانستان،

امپریالیستهایک مبارزه وسیع اییدئولوژیک را در افغانستان از پیش میبرند. این مبارزه تمام مولفه های

قدرت کامل را برای طالبان مشکل میسازد. احمد شاه مسعود که ممانع بزرگ حساب میشود، بتاريخ 10 سپتامبر سال 2001 نابود میگردد. اما این مسئله باز هم نمیتواند بحل مشکل کمک کند. زیرا طالبان، در طی چند سال گذشته رهنمودهای امریکسا، پاکستان و عربستان سعودی را با چنان دقت و استادی در سرکوب مردم افغانستان و پیوژه اهالی غیر پیشتون اجرا کرده بودند که در صورت پیروزی شان نیز امکان حکومت آنها و ایجاد صلح و ثبات از جمله مسایل غیر ممکن بشمار میرفت. این مسئله برای سرمایه گذاری و امتداد پایب لاین شرایط غیر قابل اعتمادی را بوجود می آورد. به ایندلیل آنها باید نابود میشدند.

ب- اهداف سیاسی - استراتژی جهانی امپریالیست ها،

اشغال افغانستان یک سری اهداف مهم استراتژی یک - سیاسی جهانی امپریالیستی را تعقیب میکند. این اشغال عمدتاً برای تسلط انحصاری بر بازار تولید، مبادله و تجارت و ترانسپورت بین آسیای وسطی و آسیای جنوبی میباشد (اینکه مواد تجاری انرژی فوسیلی است یا چیز دیگر فرق نمیکند). کسی که افغانستان را در اختیار دارد، بر تمام صادرات و واردات آسیای میانه به آسیای جنوبی و عکس آن مسلط است. زیرا افغانستان تعیین

رادربرمیگیرد که افکار و باورهای اجتماعی و اعتقادی مردم افغانستان رامیسازند. یکی از این مسایل برخورد امپریالیستهابه مذهب میباشد. آنها از یکطرف مرتجعین اسلامی مانند سیاف، خلیلی، محقق، محسنی، قانونی و... غیره را که از اسلام برای استحکام اشغال استعماری آنها استفاده میکنند، موردحمایه شان قرار میدهند، اما از طرف دیگر با گلبیدین و ملا عمر که از اسلام برای پی ثباتی اشغالگری آنها کار میگیرند، می جنگند. در موازات این دو مسیونرهای مذهبی رابرای تبلیغ مسیحیت استخدام و به افغانستان میفرستند. مضاف بر این آنها یک ماشین دیوپیکر رسانه یی تحریف ذهنیت مردم را سازمان داده اند. تبلیغات مستقیم آنها از طریق ایستگاه های متعدد تلویزیون، رادیوهای که ویژه افغانستان که به زبان دری و پشتو برنامه پخش میکنند، وب سایت ها، روزنامه ها، هفته نامه و ماه نامه ها و... غیره، در جهت تحریف ذهنیت مردم کشور و بخصوص نسل جوان براه افتاده اند. "میرزا گل ها"، "دموکراسی دان ها"، "تاریخ نویسیها"، "حضرات پژوهشگران" و "جنابان ادیب" در این "پنصدار بازار" هر کدام دکه و کیوسک خود را باز کرده اند. توگونی که فقط یک تجاوز امپریالیستها لازم بود تا افغانستان این همه سیاستمدار، فیلسوف، نویسنده، مورخ، پژوهشگر، دانشمند و حزب ساز را بجهان عرضه کند. حزب در کنار حزب بوجود می آید زیرا "برای مزدوری رسمی باید حزب رسمی داشت". سمارق باید ساختن خاص خود را داشته باشد تا بتواند از "مدفوع مرغها" غذایش را تامین کند و بهمین صورت احزاب رسمی نیز باید حداقل متعهد باشند که با اشغال استعماری افغانستان و اسارت خلق آن مشکلی ندارند و آنرا مطابق میل و اراده مردم افغانستان میدانند، تا بتوانند رسامدرا انتخابات شرکت جسته و از مزایای پولی آن برخوردار شوند. در خارج از کشور اتحادیه و فدراسیون بدنبال یکدیگر بوجود می آیند. حضرات اتحادیه و فدراسیون سازمان اگر چند در فکر نجات خودشان از بیکاری و تمویل دوستان و خانواده های شان از طریق بردن یک ngo در داخل، در تلاش اند ولی نتایجی که کارشان بیارمی آورند ترویج وابستگی مردم کشور به خیرات و صدقه میباشد. نیروهای سیاسی متمایل به چپ و به ویژه سامانی ها و

اعضای سازمان رهانی از همه بیشتر ngo اتحادیه و فدراسیون دارند و به استحکام رژیم مزدور کابل و ادامه اشغال کشور کار میکنند. اینها بدلیل آنکه به جریان دموکراتیک نوین افغانستان (جریان شعله جاوید) نسب میرسانند و تاجانی مورد احترام توده هامیباشند، سریع تر از خوانی ها و خلق پرچم تمایل به آزادیخواهی خلق راد رهن شان مدفون میسازند. زیرا آنها بجای آنکه مظهر مقاومت و سمبول میهنپرستی باشند، مظهر تسلیم طلبی و نمادی از حیل و نیرنگ انجمن و فدراسیون بازی و کلاه برداری ngo یی میباشند، و بهمین دلیل چه در داخل و چه در خارج از افغانستان برای نسل آینده کشور و درس سسازش و حیل و گری، صدقه خسوری و چاپلوسی نظام حاکم را یاد میدهند و نسه پرواز عقاب مانند آزادی طلبی و مبارزه را. رفتار سازشکارانه و روحیه چاکر منشی آنها به اشاعه جو تشنت و دودلی توده هادامن میزند. به این قسم امپریالیستها از آیت الله ها و مولوی ها گرفته تا مسیونرهای مسیحی واز پژوهشگران و میرزا گل ها گرفته تا حزب سازان و از آخذ و قوماندان گرفته تا بقایای ساما و سازمان رهانی، اخگرو ساورا در جهت تغیر دادن روحیه آزادی طلبی مردم افغانستان و پذیرش بردگی و اسارت بسیج کرده اند.

امپریالیستها سنگی را که برداشته اند بر روی پای خود شان می افتد،

اضلاع متحده امریکا که بعد از جنگ دوم جهانی در حالیکه اروپا و ایران شده، جاپان تازه از جنگ برآمده و زده و زخمی بود و چین در حال جنگ رهانی بخش توده ای قرار داشت، بحیث نیرومندترین اقتصاد دنیا بمیدان نهاد. رشد اقتصادی اضلاع متحده تا سالهای 60 همچنان ادامه داشت. در آغاز نیمه اول دهه 60 این رشد به حال ثابت درآمد. در آغاز سالهای دهه 70 پروسه زوال اقتصادی امپریالیزم اضلاع متحده آغاز شد. در سالهای 80 صنایع الکترونیک و بیویژه صنایع وابسته به سلیکان بمشکل امریکارابر سرپانگه داشته ولی هینت حاکمه آن سرانجام به صندوق تضمین اجتماعی و بیمه صحتی حمله و رمیشود. رنالد ریگان سطح زندگی رادر امریکا در بخشهای تضمین اجتماعی و بهداشت تاسطح

زندگی جهان سوم تنزل می‌دهد. در دهه 90، امریکابمشکل حالت مصرفی بودنش را از طریق صنایع الکترونیک و تولید جنگ ابزار حفظ می‌کند. بعد از سقوط اتحاد شوروی، وضع جهان از هرنگاه تغییر نمی‌ماید. بانکهای اروپایی با سرعت فوق العاده به استلاف و امتزاج دست می‌زنند تا بتوانند پاس‌خگونی نیازهای فینانس صنعتی و انحصاری باشند که با شرایط جدید وجود آمده است. این امر که قبلاً بطور عمده در خاک اضلاع متحده صورت می‌گرفت، با معاهده ماستریخت بطور آزادانه راه جداگانه را انتخاب کرد. در سالهای اخیر 90 روسیه کم کم بحیث یک امپراطوری انرژی وارد میدان می‌شود و چین راهش را بسوی افریقا بازمی‌کند. در اوایل دهه 2000 اضلاع متحده امریکادر شرق میانه در محراق نفرت قرار دارد. در جنوب آسیا، گفتگو هائی بر سر ایجاد اتحاد ممالک آسیائی (آسیان) می‌باشد. این مسئله به جاپان و چین فرصت بیشتر تماس با بازار آسیای جنوبی را آماده می‌سازد. پیش بینی های آماری رشد اقتصاد در هند، چین، برازیل، افریقای جنوبی و روسیه و سوخیلی کوتاه مدت و مصنوعی هم اگر هستند، سناریوی جدیدی از انارشی تولید و مبادله سرمایه‌داری را بنمایش می‌گذارد. این امر نشان می‌دهد که علیرغم تلاش سیاسی سرمایه‌داران بزرگ اقتصاد داخلی اضلاع متحده ضربه های شدیدی را متحمل می‌شود. این ضربات آخرین نفس صنایع اتومبیل سازی امریکائی را قطع می‌کنند. سرمایه‌داران امریکائی فقط می‌توانند در سکتور اسلحه سازی و انرژی هنوز دست بالاداشته باشند. شکاف بین بودجه و عایدات ملی امریکاهر سال بزرگتر و عمیقتر می‌شود، سطح زندگی در امریکابسطح زندگی ممالک جهان سوم تقرب نموده و در موجودیت رقبای جهانی نیرومند توانا مانند روسیه، چین و اتحادیه اروپا امکان برگشت آن بعنوان امپراطور ممالی دنیا آنگونه که در سالهای بعد از جنگ جهانی دوم بود، دیگر ناممکن می‌باشد. امریکا فقط از طریق استیلابرمنابع انرژی فوسسیلی مسایع و گاز (عراق، کویت، عربستان سعودی، سوآحل دریای خزر، قزاقستان ترکمنستان) و استیلابری عبورگاه ها، مناطق مهم جنوب-استراتژییک و شاهراه های اتصال ابحار و قاره ها مانند کانال سوئیز، کانال پانامه، افغانستان، فلپین،

اندونزی و کوریا می‌توانند قدری اش را هم از نظر اقتصادی و هم از نظر سیاسی بر جهان اعمال کند. اما این تلاشهای با مقاومت خلقهای آسیا، افریقا و امریکای لاتین و بخصوص کشورهای نامبرده بالا در این قاره ها روبرو می‌باشند. اشغال استعماری افغانستان و عراق برابعد مشکلات اقتصادی و سیاسی آنها افزوده است. آنها با گذشت هر روز امکان پیروزی شان را از طریق نظامی کمتر می‌بینند. توده های مردم در افغانستان از آنها بیزارتر شده و دامنه انزجار از آنها در ذهن توده ها وسیعتر می‌گردد. از نظر عینی؛ شرایط غیر قابل توصیف فقر، فساد و استبداد کارگران و دهقانان کشور را خرد و خمیر می‌سازد. بر بی آبی، خشکسالی و ستم ارباب و کار-فرماست، تحقیر و زورگونی بیشتر از صد هزار سرباز آنها افزون گردیده است. اقتصاد مصنوعی که در حلقوم هیولای بحران اقتصادی غرب مانند برگ بید می‌لرزد، هرگونه امید به بهبود زندگی را در نهاد امیدوار آنها به رویای دردور دست مبدل ساخته است. این شرایط سرانجام امپریالیستهای متجاوز را مانند گاو وحشی در میان حلقه آتش خشم مردم افغانستان قرار خواهد داد. آنها سرانجام با دوستان رنجیده طالب و حزب اسلامی شان در جهت سرکوب خلق ننتها صلح خواهند کرد، بلکه متحد خواهند شد. زیر شرایطی راکه سنگ جنگی آنها وجود آورده است دیر یا زود مانند خریطه پراز باروت منفجر خواهد شد. کمونیستهای افغانستان باید از خود پرسند که در چنین شرایطی وظیفه آنها چیست؟ خودپسندی، خود محوری و سکتاریزم یا تهیبه اسباب رهبری و سمت و سو دادن انفجارهای بزرگ و طولانی؟

امپریالیزم و ارتجاع از طریق رسانه های جمعی به تحریف و متشتت ساختن افکار عامه دست می‌زنند. همکاری با رسانه های ارتجاعی، همکاری با امپریالیزم و ارتجاع است. عناصر ملی-دموکرات بخاطر عشق شان به آزادی و نفرت شان از استعمار امپریالیستی و ارتجاع مزدور در تحریف و گمراهی ذهن مردم افغانستان سهم نمی‌گیرند.

درباره شخصیت فردی و سیاسی

دربرسی بسیاری از فعالین جنبش چپ افغانستان، پیوسته یک اشتباه ساده ولی عمیقاً انحرافی بچشم میخورد. این اشتباه تفوق دادن سجایا و اخلاق فردی بر موضعگیری سیاسی افراد است. چندی قبل یکی از شعله‌ی‌های سابق در دفاع از یکی از دوستانش در قبال اشاره یکی از رفقا، بابت فروختگی صحبت میکرد. دوست او کسی است که اروپا را ترک گفته و آگاهانه به قصد همکاری و استحکام "دموکراسی در افغانستان" به کابل آمده و اکنون برای دولت دست نشانده امپریالیست‌ها در کابل کار میکند. او در ظاهر معلم است ولی سال یک یادآور تبه به اروپا و امریکامسافرت میکند (بامعاش معلمی در افغانستان!) . این فرد در دفاع از او میگفت که:

- من موضع سیاسی او را کار ندارم. از نظر اجتماعی او آدم شریفی است، او فردی است راستگو، درست و دل باز و مهمان نواز. خانه اش با خانه ماهیچ فرق ندارد. با مادرم و فامیل ما خیلی همکاری کرده، همیشه در مرگ و میر ما شریک بوده، شب و روز وقتی از او خواسته ایم به کمک ما آمده و... غیره.

اما وقتی از او پرسیده شد که خودت سیاست میکنی یا نه یا بعبارة دیگر موضع سیاسی داری یا نه؟ او با نا باوری روگردانیده و گویا که منتظر "یک چنین بی حرمتی" از جانب آن رفیق نبود، گفت:

- آری، من سیاست میکنم و مخالف این دولت جنایت کار هستم.

او دولت کابل را "دولت جنایتکار" میگوید بدترین صفت دولت کابل نزد این رفیق "جنایتکار" بودن آنست و ضد جنایتکار بودن "سیاست" است. رفیق این آدم که مورد نظر ما است، نیز یکی از شعله‌ی‌های سابق است. او در گذشته یکی از فعالین جنبش دموکراتیک نوین بود. تا چند سال قبل در ساختن یکی از سازمانهای چپ کشور نقش فوق العاده داشت. او طی دودهمه اخیر با شورای دموکراسی، و سایر عناصر تسلیم طلب فعالان کار میکرد و اکنون

به جمعی از عناصر تسلیم طلب حزب آزادگان پیوسته و با وبسایت "بول و غایط" (گفتمان) همکاری فعال دارد. با تمام این هساین فرد بسیار فروختگی اصرار میکند که اینگونه افراد را بایست در نجانیم و خاطرشان را مکدر نسازیم، زیرا "آنها طر فداران زیاد دارند و مردم از ما میرنجند."

قبل از آنکه موضوع را بیشتر بشکافیم این مسئله را لازم به تذکر میدانیم که بگوئیم: اگر این رفیق باور داشته باشد که دولت دست نشانده کرزی یک دولت جنایتکار است، آیا کسی که آگاهانه با جنایتکار همکاری میکند در جهت استحکام آن میکوشد، میتواند "آدم شریفی" باشد؟ در همین فاصله کوتاه می بینیم که رفیق ما با قلبش قضاوت میکنند به بادماغش و قبل از آنکه مطالب را در ذهنش حلای کند، آنرا بیرون می اندازد. ثانیاً کمونیست‌ها با علم کار میکنند و در جهت سرنگونی نظام حاکم از یک سلسله تئوری‌های علمی و معیارهای ایدئولوژیک کمونیستی پیروی مینمایند. بکار بستن این معیارها و تئوری‌ها هرگز "مردم را" نمیرنجاند. اگر باز هم کسانی از ما بدلیل از پیش بردن مبارزه طبقاتی بر اساس اصول و بینش علمی ما میرنجند (از مشاهده فقر، بیکاری، فحشاء، تجاوز، اشغال، ستمگری و غارتگری امپریالیزم نمی رنجند) بگذار برنجند.



ما معتقدیم که این روحیه و معیار بررسی خوب و بد بودن افراد، نادرست است و به خرده بورژوازی تعلق دارد. درست است که طبقه کارگر و خلق در جهان کنونی و در هر گوشه دنیا که هست، از دروغ گوئی، عدم صداقت، خودخواهی، فریبکاری و ترند امپریالیزم و ارتجاع و اخلاق و فرهنگ آنها که بر جامعه مسلط است، رنج میبرد. درست است که منطق زندگی افراد در جهان کنونی "مسلط شدن و یاتسلیم شدن" است. درست است که انسان تحت ستم و استعمار بدنبال مساوات سرگردان می باشد. درست است که در جهان کنونی سنگ، سنگ

رامیخورد. درست است که مهربانی، همدردی، الفت، دوستی، انسانیت، صداقت، رک و راستی و محبت ارزش فوق العاده بزرگ دارند. درست است که کارگران و دهقانان در جهان کنونی خود به تنهایی احتیاجات زندگی و همه اسباب و سامان مورد نیازشان را ندارند و به این یاران فرد دیگری محتاج میباشند و کسی که در این زمینه هابکمک دیگری می شتابد، آدم بسیار خوب بنظر میرسد. درست است که جوشش صداقت خلق همیشه در مقابل آب سرد ریا کاری و نیرنگ طبقات حاکم قرار داشته و عدم صداقت و نیرنگبازی مرتجعین؛ خلق را آزار داده است. و سرانجام درست است که آنها با درک ناسا درستی های جامعه این نقیصه را نیز درک کرده اند و در این راستا به سنجایی نیکوی فردی ارج میگذارند، اما نباید فراموش کرد که:

- ایسن وجود طبقات و نظام مالکیست خصوصی بر وسایل تولید و فرهنگ وابسته به آنست که در آن انسان محتاج به خواص طبیعی انسان گردیده است و هنگامیکه انس و الفت انسانی که در حقیقت باید خصلت انسان باشد، رومی بیند شیفته و فریفته آن میگردد. رفیق شعله ای مساجای آنکه در سوگ انس و الفت انسانی در جامعه تحت طبقات به تفکر مکتب کندو علیه "علل و عوامل" مرگ انسانیت را به مبارزه بطلبد، آنقدر کوچک میشود که یکی از مظاهر مربوط به انسان را در وجود یکی از تسلیم طلبان میهن فروش و مرتد می بیند و به ثنا و ستایش آن تاحدی میرود که به رفیقش توصیه میکند که "آنها را نرنجانیم!"

- رفیق مامتوجه نمیشود که نظام تولید و توزیع طبقاتی - استثمارگرانه انسان ها را محتاج یکدیگر ساخته اند، زیرا در این نظام تمام وسایط و وسایل حمل و نقل، ترانسپورت، تولید، معلومات و... غیره در ملکیت یک عده محدود قرار گرفته است و این مسئله "خانه او" و "خانه ما"

را بوجود آورده است. در این جامعه است که پول چیز دوست داشتنی بشمار میرود و کسی که آنرا خرچ کند "دست و دلباز و سخی" بنظر میرسد. در این جامعه است که انسانها تحت فشار روانی، زحمت کشی و رنج بری سیمای عبوس و گرفته دارند و کسی که لبخند میزند و الفت نشان میدهد "شریف" بنظر میرسد. در این جامعه است که بخشی از جامعه با دروغ و گونی و فریب زندگی مجللی را در سامان میدهند و در جامعه ای که انسان مساویانه باید گذر زندگی کند، دروغ اصلا وجود ندارد. به این دلیل است که بزرگترین دروغگویان یعنی آیت الله ها، حجت الاسلام ها، مولوی ها، ملاها، حضرت ها، پیرها، ایشسان ها، سیدها و غیره، علیه کمونیزم تادم مرگ جنگ میکنند.

برای یک شعله ای که مدعی است "سیاست میکند" باید بفهمد که دولت دست نشانده امپریالیست ها یک دولت ملی و استقلال طلب نیست. این دولت تنها آله و اسباب سیادت و بساداری امپریالیزم و خسانین ملسی میباشد بلکه دستش در جنایات امپریالیستیهای اشغالگر در افغانستان و بسویژه در موسی قلعه، سنگین، نوزاد، زمیندور، فراه، کنر، شیندند، لوگر، کاپیسا، عزنی و غیره تاسمرفق بخون انسان های شریف رنگین میباشد. یک شعله ای که "سیاست میکند" باید اینقدر آگاه باشد که بداند همکاری با این دولت همکاری با امپریالیزم و خدمتگذاری بسه تجاوز و اشغالگری میباشد. آخر الامر؛ یک شعله ای که "سیاست میکند" باید درک کند که "سیاست بر همه امور مقدم میباشد" و معیار خوب و بد بودن انسانها معیار سیاسی یعنی دید سیاسی میباشد. کسی که در عمرش یک کلمه دروغ نگفته، یک شانزده پولی را ندیده و یک مورچه را آزار نداده، ذره ای خودخواهی ندارد، جوانمرد و دست و دلباز و... غیره است، ولی با ارتجاع و امپریالیزم همکاری میکند، بنیاد دولت مزدور کابل را در ذهن جوانان کشور استحکام می بخشد، در

فریب خلق از طریق حزب آزادگان سهم میگیرد و غیره او یک خاین ملی و یک میهنفروش است. آیسادر بین خلق و پرچم و اخوان افسردادی که از نظر فردی این صفات را داشتند و دارند؛ کم بود؟ در بین مسیحیان اعضای کلیسای رومن کاتولیک، یعنی سنتی ترین مسیحیان دارای اخلاق فردی بهتراند. در بین اعضای جمهوری اسلامی افرادی وجود دارند که معتقد اند و روغ گفتن "معصیت" است و دروغ نمیگویند، بسا ادب، موقر و سسنگین مسی نشینند، رفتار و کردار فردی شایسته دارند ولی اینها سرکوبگران درجه اول خلق ایران میباشند و دشمنان آگاه مردم ایران را تشکیل میدهند.



قرار میگیرد، خلق در تحت اشغال از همه پسانینتر قرار دارد. لذا کسی که آگاهانه بسا امپریالیستهای اشغالگر همکاری میکند، آگاهانه، بیچاره گسی و ستمکشسی، استعمار و تحقیر شدن مسردمش را تائید میکند. کسی که آگاهانه بسا امپریالیستهای اشغالگر همکاری میکند، آگاهانه بر مسردم آزادی خسواه کشورش فشار بیشتر وارد میکند تا پائینتر برود. این فرد آگاهانه بیشراف بودن سیاسی را انتخاب کرده و از نظر سیاسی یک موجود بیشراف سیاسی و یک اجیر آگاه امپریالیزم و ارتجاع میباشد. به همین دلیل است که ما خوب ترین خلقی - پرچمی و اخوانی را مزدور و میهن فروش میگوئیم.

یک شعله ای انقلابی با کسی که واژه ها و مطالبی چندی را از این یان کتاب، این یان فرد آموخته فرق دارد. یک شعله ای انقلابی در گام اول وقتی میخواد حرف بزند، مبارزه برای ایجاد جهان بدون سستم و استعمار را مدنظر گرفته، حسرف میزند. او میکوشد با حرف زدنش در این راه کاری را انجام دهد زیر او یاد گرفته که با حرف زدنش باید کاری را انجام بدهد. اما یک بورژوا - پر حرفی میکند، از اینجا و آنجا حرف های خوشه چین شده را که در ذهنش حفظ کرده بیرون میدهد. او خوش دار دنقل مجلس باشد و از هر طریقی که شده دیگران را متقاعد سازد که "آدم پر معلوماتی هست". سر انجام یک شعله ای انقلابی به معنی واژه هایش دقت میکند زیر اذهنش "سنگدان مرغ صحرائی" نیست. او جرائست نمیکند و بخود اجازه نمیدهد بساک و گستاخ واژه شلیک کند. اما وقتی یک شعله ای انقلابی این سنت های پرافتخار شعله ای بودن را فراموش میکند، دیگر به جریان انقلابی شعله جاوید تعلق ندارد.

اکنون حرف این فرد را اندکی بیشتر باز میکنیم:

"شریف" بودن را در نظر بگیریم: هر شعله ای انقلابی میداند که خلق سسنگین ترین بار تجاوز و اشغال امپریالیزم را حمل میکند. خلق از همه بیشتر مورد داهانت و تحقیر مزدوران امپریالیزم

"جو انمر دو کاکه" بودن را در نظر بگیریم، هموطن شعله ای سابق ما میگفت که فلانی خیلی جو انمر د است، ما دیدیم و می بینیم که امپریالیست ها بسا بمبار دمسار ضد انسانی اش صسد هازن و مسرد، پیرو جوان بی دفاع را بحکم مسرگ فرستاده اند. سر باز از آنها از تجاوز به زنان گرفته تا فساد اخلاق اجتماعی و سایر انحراف را مرتکب میشوند. آنها اسیران را بر خلاف سنت کاکه گسی و جو انمر دی مورد شکنج و لست و کوب و بیخوابی قرار میدهند. آیا کسی که بسا شکنجه گران اسیران، منجوز به زنان و اطفال و تسرویح دهندگان فساد - آگاهانه همکاری کند؛ خود میتواند "جو انمر د" باشد؟ نه؛ همکاران آگاه امپریالیست هانه شسریف اند، نه جو انمر د، نه کاکه و نه دست و دلباز. آنها موشهای بوینساکی مخروبسه های سیاست اند که از ته مانده های گندیده نظام فرتوت امپریالیستی میخورند و میاشامند.

به این قسم، پر بهسادادن به لبخندهای ظاهری و کمکهای فردی بسک انسان و کم بهسادادن به موضوع گیری و عملکرد سیاسی او به معنی درخت را دیدن و جنگل را ندیدن است. این از نظر سیاسی انحرافی میباشد. زیرا سیاست را بر امور دیگر مقدم نمی شمارد. از جانب دیگر ایدئولوژی یک فرد تعیین

کننده اخلاق و عملکرد سیاسی او میباشد. کسی که کمونیست است و جهان بینی کمونیستی را معیار بررسی هایش قرار میدهد، خوبی و بدی یک شیئی را از این زاویه باید ببیند که آن شیئی تا چه اندازه در خدمت انقلاب پرولتاری میباشد. زیرا فقط از این طریق است که میتوان تمام بسدی ها را نابود و خوبی ها را جایگزین آن ساخت. یک شعله ای انقلابی باید شعله ای بسودنش را تا حد پیشتر از بودن انقلاب رشد و تکامل بدهد. با عاطفه، با احساس و شریف کسی هست که علیه منش و اعمال بسدی ها، نابرابری ها و استثمارگری ها در مجموع مبارزه کند. عاطفه و احساس نیک ولی جدا از طبقه و مبارزه طبقاتی هرگز قادر نیست از دایره ویژه گی های بورژوازی بیرون برود.

کمونیست ها با احساس ترین و با عاطفه ترین انسانها میباشند. از جایی که احساس و عواطف آنها در راستای تکامل تاریخی جامعه یعنی مبارزه طبقاتی متبلور است، نمیتوان آنرا با طرز تفکر و بررسی اخلاق فردی تعبیر نمود. کمونیست ها اولین نوع انسان یا انسان نوین اند که به عشق، الفت، محبت، عواطف و انسانیت مضمون اجتماعی بخشیده اند. از نظر یک کمونیست عشق، الفت و تمام احساسات خوب و بد یک فرد تا بیع شرایط عینی- تاریخی جامعه اش میباشد. از جایی که جوامع تحت نظام حاکم مشتمل بر جوامع پیش رفته بورژوازی و عقبمانده فئودالی و حتی ماقبل فئودالی میباشند، احساس و عواطف انسان نیز پیش رفته و عقبمانده میباشد. فقط در جامعه تحت کمونیسم است که احساسات و عواطف انسانی میتواند همسان، همگون و بسوی حدود عالی تکامل کند. پس آنهایی که خصایل فساد پروری انسان را بر موضع گیری اجتماعی آنها ترجیح میدهند (و هویدا است که بر همین اساس ارتباطات سیاسی شان را نیز عیار نموده و یا از هم میگزینند) افرادی اند که فقط احساسات خودشان تر از وی قضایوت دیگران میباشد. ندنه احساسات و عواطف کل افراد در جامعه از این نگاه آنها در آخرین تحلیل خرده بورژوازی اند که پی نبوده اند بطور غیر مستقیم در راستای سیاست

بورژوازی ذهن شان را عیار ساخته اند. ممکن است آنها واژه های بلندبالایی را از این کتاب و کتاب یاد گرفته باشند ولی عملات توانسته اند احساسات و عواطف شان را تابع سیاست علمی- کمونیستی بسازند. این افراد ممکن است امروز ضد خلقی، پرچمی و اخوانی باشند ولی اگر از طرف آنها با لطف و مهربانی پذیرایی شوند، آنها بدون شک هیچ دلیلی را نمیتوانند پیدا کنند که با این دشمنان خلق دوست و رفیق نشوند.

امابرای کمونیست ها هیچ عشق و نفرتی بالاتر از عشق به طبقه و نفرت از دشمنان طبقاتی آن نمی باشد. کمونیست ها ننگ دارند، فامیل، خانواده و دوستان شان را بر منافع طبقه رجحان بدهند. پیشوایان کمونیسم در گذشته بارها این امر را به ثبوت رسانیده اند که حاضرند عزیز ترین عضو خانواده شان را فدا کنند ولی به خلق و توده ها خیانت نورزند.

داستان استالین و پسرش را تقریباً تمام کمونیست ها شنیده اند. میگویند در جریان جنگ جهانی دوم یاکوف ویلی استالین پسر بزرگ استالین بدست نازی های آلمان به اسارت افتاد. آلمان پیشنهاد کرده که اگر استالین یکی از جنرال های آلمان را که بواسطه ارتش سرخ به اسارت گرفته شده بود، رهاسازد آنها حاضرند که یاکوف ژانکس ویلی استالین را با او عوض کنند. اما نژاد استالین منافع سوسیالیسم و پرولتاریا بالاتر از محبت و احساس پدر به فرزندش بود. احساس پدر بودن، احساسی است که یک انسان ابتدائی آنرا در دل میپروراند، اما در قلب یک کمونیست هر احساس و هر عاطفه باید در خدمت طبقه و امر رهائی آن باشد. استالین پاسخ داد که یاکوف ویلی یک سرباز است و چه کسی جنرال را با سرباز بدل میکند؟ او با این پاسخ سرمایداری را خرد ساخت. خلق شوروی را بیشتر بسپیح و پرولتاریا در قلب خلق جای داد. او نشان داد که فقط کمونیست ها میتوانند چنان قلبی داشته باشند که منافع طبقه در آن درجه و مرتبه بالاتر از فرزند را در آن دارد.

- من کسه سرباز نیستم چر ابادیسه جنسک بروم؟ مانو پاسخ میده:

- تو پسر مائوتسه دون هستی. (خاطرات لین کیانو - بادی گار دمانو تسه دون)

مائوآن ینگ، در کنار صد هাজার کوریانی که برای دفاع از خانه و کاشانه شان دست به مقاومت زده بود، کشته شد و تعداد شهدای خانواده مائو ایه شش (6) تن رسانید. این نمونه های تاریخی حداعلی نفرت کمونیست هار از ستم و استثمار میروساند و نشان میده که کمونیست هار از بهترین عاطفه و احساسات انسانی برخوردار می باشند. برای برگرداندن عاطفه انسان به انسان باید جامعه را چنان ساخت که در آن منشا و خاستگاه نفرت و انزجار، عداوت و بیزارای انسان از انسان یعنی مالکیت خصوصی، تودیع غیر عادلانه نعمات مادی و طبقات وجود نداشته باشند. آنها نیکه واقعا طرفدار خوبی های انسانی اند باید علیه منشا بدی ها یعنی طبقات و مالکیت خصوصی مبارزه کنند. کمونیست ها از این بدی های آنقدر متنفر بودند و هستند که فرزندان شان را در مسلخگاه فاشیسم آلمان به قربانی میگذارند و بیادرجنم ویرانگر تجاوز امپریالیست هابه مقاومت میفرستند تا آهنگ مارش بسوی این جامعه بسردی نگر آید.

داستان دیگر، داستانی است مربوط به مائوتسه دون و مائوآن ینگ پسر بزرگ مائو. سالهای 1952-53 هنگامیکه امپریالیست هاخلق کوریان را از آسمان و زمین بزیر آتش گرفته بود، مارشال پینگ تسه هوای یکی از مخالفین ملی ساختن فابریکه ها و اصلاحات ارضی پرولتسری و از مهمترین همکاران لیوشا وچی نزد مائو رفت. او که چندی قبل در جریان کنفرانس کشوری بر مائو و سیاست ضبط زمین های ملاکین حمله کرده و گفته بود که "ارتش چین در اینگونه مسایل سهم نمیگیرد" و مائو پاسخ داده بود که "کارگران و دهقانان چین برای اجرای این گونه مسایل یک ارتش دیگر تهیه خواهند دید و این ارتش را نابود خواهد کرد"، اکنون نزد مائو آمده و گفته بود:

- ما نباید فرزندان مردم را بکشتن بدهیم.

(منطقی که امروز هر تسلیم طلب زمانی

که پای جنگ خلق در میان میاید، میگوید

) و نور چشمی هسای خود را در مناسط

محفوظ و ایمن نگه داریم.

مائو میدانست که منظور مارشال پینگ تسه هوای مائو آن ینگ پسر اوست. او بخاطر شکست دادن توطئه مستقیم امپریالیست های غربی و توطئه مارشال ارتش سرخ، دستور داد که مائوآن ینگ باید به کوریا برود. مائو آن ینگ که حتی سرباز نبود، با اعتراض به پدرش میگوید:

امپریالیست ها برای عادت دادن مردم افغانستان به بردگی و اسارت با تمام قوا میکوشند، تجاوز نظامی شان را توجیه کرده و اشغال استعماری شان را در عقب جنایات طالبان استتار کنند. اما جنایات طالبان شکل غیر مستقیم جنایات امپریالیست هها و عمالان منطوقی شان میباشد. امپریالیست هها از طریق رسانه های جمعی و به ویژه وب سایتهای تسلیم طلبان، ذهن مردم افغانستان را به زندگی در تحت اشغال و زبونی خو میدهند و همکاران قلمی این وب سایت ها آگاهانه و غیر آگاهانه در این کارزار برده ساختن مردم شجاع افغانستان سهم میگیرند. ننگ بر نویسنده بی که در خدمت امپریالیزم و ارتجاع می نویسد.

بررسی کتاب اجرالدین حشمت

بخش اول

پولادگر

نوشته :

وب سایت افغان-جرمن آن لاین، از مدت هابه اینطرف کتابی را تبلیغ میکند که نویسنده آن اجرالدین حشمت نام دارد. بقیه السیف سامالین کتاب را در محافل و گرد همائی های افغانستانی هادر آلمان میفروشد (در حالی که این کتاب اجازه رسمی طبع و فروش را ندارد یعنی دارای شماره ISBN نیست و فروش آن غیر قانونی

است). طوری که در عقب کتاب اجرال دین حشمت آمده، او در سال 1340 از فاکولتته ساینس کابل فارغ گردیده و در سال 1342 به اتحاد شوروی برای تحصیل اعزام شده است. او میگوید که در شهر نینگراد مدرس خوانده و در سال 1348 به افغانستان برگشته است. اجرال دین حشمت تا سال 1370 در پستهای مختلف دولتی مانند آمریت، مدیریت و ریاست سرروی معدن و جنولوژی افغانستان کار کرده و یادولت خلق و پرچم ننتهامشکلی نداشته بلکه مورد اعتماد آنها و روس ها بوده است؛ در غیر آن تقرری او در پستهای مهمی که ذخایر حیاتی مواد خام مملکت (گاز طبیعی، طلا، مس، آهن، یورانیوم، و سایر ذخایر زیرزمینی) را تحت نظر دارد، امر غیر ممکن میباشد.

اجرال دین حشمت میگوید که "در سال 1370 مانند هزاران هموطن دیگر رهسپار پاکستان و در سال 1372 مهاجر کشور کانادا شدم". این واقعه با سقوط دولت خلق و پرچم، همزمان و حاکی از این میباشد که او با خیل خلق و پرچم از افغانستان برآمده است. آقای حشمت متولد سال 1316 بوده و هنگامیکه پاکستان رابه عزم کانادا ترک میکند، 56 ساله میباشد. اجرال دین حشمت که در سیستم اتحاد شوروی تحصیل کرده و آنهم زمانی که کامپیوتر و برنامه های مدرن تجزیه مواد و سیمولاسیون طبقات زمین وجود نداشت، چنانس خیلی کم دارد که بتواند در رشته اش در غرب کاری پیدا کند. اما ایشان می نویسد که "از سال 1376 تا سال 1379 بحیث Adjunct Professor در یونیورسیتی کلف مصروف تحقیقات مسایل جنولوژیکی افغانستان بسوده است". اما چرا تا سال 1379؟ او در سال 1379؛ 62 سال دارد، حال آنکه سن تقاعد در غرب 65 سال است. چرا کانادا میگذارد که او فقط سه سال بشیریت را از دانش جنولوژی اش مستفیض سازد؟ زیرا سه سال کافی است تا او تمام معلوماتش را از ذخایر زیرزمینی افغانستان که روزی به اتحاد شوروی داده بود، به کانادا انتقال دهد. به اینصورت آقای حشمت "میهنپرست بزرگی!؟ است".

کانادا یک کشور پیشرفته است و نظام تحقیقاتی و وسایل و وسایط پژوهش در دانشگاه های آن بمراتب پیشرفته تر از سالهای 1348 اتحاد شوروی میباشد. مضاف

به این جنولوژی نیز مانند سایر علوم تکامل نموده و دانش نیم قرن قبل یک فرد که در اتحاد شوروی تحصیل کرده، هر قدر عاقل و دانا باشد، برای دانشگاه های کانادا کافی نیست. از طرف دیگر آقای حشمت هم معلومات اکادمیک نیم قرن قبل خویش را نتوانسته حفظ کند. با چنین وصفی این سوالات در ذهن هر آدم کنجکساوی پیدامیشود که آقای حشمت چسه ارزش اکادمیک و علمی برای یک دانشگاه کانادایی می توانست داشته باشد؟ یعنی آقای حشمت در دانشگاه کلف چه نقشی بغیر از دادن معلومات دارایی های زیرزمینی کشور ویران شده آبیایی اش به کانادا داشته است؟ در زیر زمین افغانستان کدام مواد خام وجود دارد، آنها در کجا اند، کم اند یا زیاد، آسان استحصالی می شوند یا مشکل، چه تخنیک هائی تاکنون مورد استفاده قرار گرفته، چه مقدار آنرا روسها برده و چه مقدار آنها باقی مانده، و... غیره. از جانب دیگر چرا کانادا آقای حشمت 59 ساله را که برای کانادا در مقایسه با یک جوان که چند سال پیش از دانشگاه بانمرات عالی فارغ شده و از نظر معاش دوبرابر آقای حشمت کم مصرف تر است، و چهار برابر او بسرای کسار کردن انسرژی دارد و صد برابر او با ترمینالوژیهای مسلکی آشناست، سر و پای جامعه و دانشگاه را میبشناسد

انگلیسی؛ زبان مادی اش میباشد، و بیکار در کوچه و بازار پرسه میزند، استخدام نکند؟ آیا چنین افرادی که نه مانند آقای حشمت مشکل زبان دارند، نه مشکل افهام و تفهیم با منبع، وسیله و مضمون تحقیقات و نه مشکل کسار با برنامه های مدرن جنو- انفورمیشن و سیمولیشن و محاسبات، برای دانشگاه یا شرکتهای دیگر کانادا جالب تر نیست؟ آیا دانش آقای حشمت مسافوق آنهاست؟ نه، به هیچ وجه. آقای حشمت از نظر دانش و صلاحیت اکادمیک برای دانشگاه ها هیچ ارزشی ندارد. زیرا آقای حشمت به هیچصورتی برابر نسل جوان نمیتواند با کامپیوتر که یکی از وسایط انفکاک ناپذیر تحقیقات مدرن است، آشنا باشد. آقای حشمت با این جمیلات خود را نزد آنها نیکه در غرب تحصیل کرده و میداند که غرب هر چیز و حتی دانشگاه ها و منابع علمی شان را نیز وسیله غارت و چپاول جهان عقبمانده قرار میدهند، فقط خود را مسخره میکند.

مدارک تحصیلی و اعتبار گفته های آقای اجرالدین حشمت،

آقای حشمت میگوید از اتحادش... و روی دررش... ته جنولوژی دکتورا گرفته است. عنوان "دکتورا" کتاب اوراپرفروش تر ساخته و توجه مارانیزبه این مطلب جلب کرده که کتاب آقای حشمت را مورد مطالعه دقیق قرار دهیم و ببینیم و از او بیاموزیم. سخن را از مدارک تحصیلی آقای حشمت آغاز میکنیم. آقای حشمت مینویسد که "رساله 1348 بعد از اخذ درجه دکتورا در جنولوژی از یونیورسیتی لنینگراد به وطن بازگشت است".

داشتن درجه دکتورا، یعنی دست یافتن به آخرین مرحله رسمی یک رشته خاص علمی، فنی یا ادبی، یکی از عظیم ترین دست آوردهای فردی یک انسان است. وجود چنین افرادی بساچنین درجات عالی تحصیلی برای کشوری مانند افغانستان خیلی مهم میباشد. داشتن دیپلوم دکتورای ماستری که واقعا با کار جدی و شناخت عمیق از همان رشته علمی، ادبی یا فنی بدست می آید تا دیپلومی که روس ها، امریکایی ها و آلمانی ها بر اساس نقشه های استراتژیک سیاسی شان به محصلین افغانستان، کشور های افریقانی و سایر ممالک جهان سوم میدهند خیلی تفاوت دارد. در حال حاضر آلمان نیز یک عده از استادان دانشگاه مزار بامیان و کابل را که در دوران مجاهدین فاسخ شده اند در بوخم آورده تحت تربیه گرفته اند. آنها افرادی نهایت ذکی و با استعداد میباشد ولی برنامه درسی ایرا که دانشگاه بوخم برای آنها ترتیب داده، یک برنامه علیحده بوده و بمشکلی معادل کورسهای ابتدائی برای آشنائی با اساسات رشته های اقتصاد، جامعه شناسی و غیره میباشد. قرار است که آلمان بعد از مدتی به آنها دیپلوم ماستری و برخی راحتی دکترا داده و واپس به افغانستان بفرستد.

این سیاست امروز امپریالیزم نیست، امریکانیها در جریان جنگ سرد، نیز محصلین را از افغانستان میبردند و در دانشگاه های رودی آیلند، اوهایو و از آنگونه دانشگاه ها که دیپلوم شان را از طریق انترنت نیز میتوان فرمایش داد، مدتی زبان درس میدادند و می گذاشتند که چندسالی را کارکنند و اینجا و آنجا مطالبی

رایا دیگیر ندوب و بسایط و ابزار کار و متدکار امریکانی خو بگیرند تا ابزار تولید روسی در نظر ششمان بیگانسه بیابند، در امتحانات جدی نمیگرفتند و بعد از چندسال به آنها... ادیپلوم دکترا میدادند... و آنها هم آمدند رن... یس و استاد میشدند. فاکولته انجیری افغانستان در سال های 1970 در دست اینگونه افراد بود. آنها به نسبت بیگانگی شان بامتد، اسباب و ابزار کار روسی و تا اندازه تطابق شان با جولیبرال غرب، در دانشگاه بطور ناخود آگاه فضای امریکانی را بوجود می آوردند.

اما آن عده افغانستانی، ایرانی، یا یک جهان سومی که قرار است در غرب باقی بماند و برای زندگی در غرب تحصیل میکند، باید بیشتر از یک جوان غربی با استعداد باشد، کار کند و تحصیلش را جدی بگیرد تا معادل نمره هسان جوان را از پروفیسر بگیرد. در نظام تحصیلی امریکایی و انگلیسی مرسوم است که قبل از آغاز تحقیقات برای دکتور باید ماستری داشت. از جانب دیگر؛ در قاره اروپا هر کسی که دیپلوم ماستری داشته باشد، اتوماتیک نمیتواند دکتور بگیرد. دکتور گرفتن پیش شرط هایی دارد. اولین پیش شرط آن اینست که اوسط نمرات دوره ماستری اش کمتر از 70% نباشد. دومین پیش شرط آن رضایت پروفیسری است که بر دوره ماستری آن فرد نظارت داشته و باید تصدیق کند که توانسانی فرد را با معیار مختلف، به اندازه کافی قابل قبول است. سومین پیش شرط آن مهارت و داشتن قدرت استفاده از وسایل تحقیقات است. قدرت بیسان و رسا بودن منطق فرد نیز مهم اندولی آخری هما علیرغم آنکه بر روی کاغذ نیامده اند، در انتخاب یک کاندیدای دکتور تعیین کننده میباشد. آقای حشمت وقتی از فاکولته ساینس پوهنتون کابل فارغ میشود یک لیسانسه است و وقتی به اتحاد شوروی میرود منطبقا با ایدسه کار را میکند.

- زبان روسی را به حدی یاد بگیرد که بتواند در دانشگاه نتنها در سهار تعقیب، بلکه تحقیقاتش را نیز در سطح وسویه ماستری بنویسد. این پروسه کم از کم یک سال ضرورت دارد.

- در رشته جنولوژی ماستری بگیرد که این پروسه حداقل دو سال را ضرورت دارد.

- برای ادامه تحصیل در رشته زمین شناسی مدرن به ریاضیاتیات عالی "تنوری تصمیم گیری" و "مقاومت خاک" ضرورت است. مافرض میکنیم که آقای حشمت در جوانی اش فوق العاده ذکی بوده و به بسیار راحتی میتواند ریاضیاتیات و فیزیک را بفهمد و یاد بگیرد و دوم چنین فرض میکنیم که او چندین کورس ریاضیاتیات عالی و هندسه تشریحی و غیره را قبل از شروع کردن به تحصیلات دوره ماستری اش گرفته است که این دوره حداقل یک سال را در بر میگیرد. بساز هم فرض میکنیم که آقای حشمت از نبوغ خاصی برخوردار است و تمام امتحانات مضامین دوره ماستری را در همان امتحان اول بالاتر از 70% آورده و پروژه دیپلوم او نیز بدون هیچگونه سوالی مورد پذیرش پروفسرها قرار گرفته است. اگر تمام اینها را روی هم حساب کنیم، او بیشتر از سه و نیم سال ضرورت دارد تا دیپلوم ماستری اش را بگیرد.

دوره دکتورا (دکتورای اصلی) حداقل 4 سال است. در تمام کشورهای جهان که به تحصیلات و اتوریته علمی ارزش قایل اند، بعد از اتمام پروژه تحقیقاتی دکتورا 6 تا 10 ماه دیگر این تحقیقات در کمیسیون پروفسرهای ذیصلاح در آن رشته دوران میکنند. به این قسم یک افغانستانی از یک کشور خارجی بازمان مختلف بعد از 7.5 تا 9 سال و آنهم در صورتی که او بالاتر از 85% افراد جامعه قدرت کار و فعالیت از یک طرف و تفکر از طرف دیگر داشته باشد، مریض نشود، به مرخصی نرود، شب ها کار نکند، الکهول ننوشد... غیره میتواند دکتورا بگیرد. اما آقای حشمت تمام اینکارها را در ظرف 6 سال انجام داده است. بعد از سید محمد گلاب زوی که در ظرف 24 ساعت از خردسابی به جنرالی رسید، آقای حشمت سریع ترین رشد را دارد.

آقای حشمت در مقام مورخ،

آقای حشمت نویسنده ای است که بر معیار تنوری های موجود (علمی یا غیر علمی) نوشته نمیکند، به قوانین مسدود تحقیق، معیار های نویسنده گی، انتقال حقایق از منبع به خواننده و موازین دیگر پایبند نیست. برای او مهم نیست که چه منبعی قابل استنباط، چه اسنادی

قابل مرجع و چه دیدگاهی قابل باور است. مفهوم و محتوا برای او مطرح نیست، او بیشتر بفکر چیدن واژه هامیباشد. بهمین دلیل آوازه ای را که ساسامانی ها انداخته که اجراالدین حشمت ساسامانی است، قابل باور بنظر میرسد. داشتن پرنسیپ و اصول دیدگاهی، که در حقیقت امر تعیین کننده ماهیت و سمت، اثر یک نویسنده است، تعیین کننده متن دولوژی نوشته است. او نیز میباید. اما برای آقای حشمت این چیزها نه مطرح است و نه او به آنها توجه دارد. او مانند گنجشک سبک بال از شاخچه ستایش به شاخچه، هجو و از خوبی به بدی و مترقی و انقلابی بودن افراد به ارتجاعی و ضد ترقی بودن آنان خیز میزند. بهتر است یک نمونه از کتساب او را در اینجا ذکر کنیم. او در صفحه 324-

325 کتاب خود می نویسد:

"یک تعداد نویسندگان مساعی دولت مشروطه را علیه خرافات و سنن ناپسندیده اجتماعی که نه تنها در آنوقت بلکه تسالکون دامنگیر مردم ما است در آثار خود بنام "اصلاحات مذهبی" ثبت نموده اند که نویسنده این سطور در درستی این عنوان گذاری شک و تردید دارد زیرا طوری که اسناد و وثایق نشان میدهد، دولت مشروطه در مدت ده سال عمر خود هیچگاهی اقدام به اصلاحات مذهب نکرده زیرا رهبر دولت مشروطه - امان الله شاه عسلاوه از آنکس در علسوم اجتماعی و سیاسیست دانا و توانا بود در شریعت نیز تبحر قابل ملاحظه یی داشت و او میدانست که اصول اسلام هیچگونه ریفورم را نمی پذیرد و اصلاحات او هم ربطی به اصول اسلام و متن و آئین اسلام نداشت، بلکه مقصد اصلی او مجادله علیه رسوم و عنعنات سنتی کهنه که در زیر پوش شریعت از آنها بهره برداری های شخصی و گروهی صورت میگرفت، بود. مخالفین اصلاحات به نیکوئی میدانستند که امان الله خان یک مسلمان صادق است و هیچ مخالفتی با مذهب و دین ندارد. فلها تمام اقدامات آنها علیه دولت بخاطر تطبیق پلانهای اصلاحی بود که به اثر آن امتیازات آنها به خطر مواجه میشد.

سروری به تاریخ مشروطیت نشان میدهد که قشر روحانیون در بدو انقلاب مشروطه با مبارزین همرزم و همسنگر بودند چنانچه مولوی محمد سرور و آصف الکوزی و یاران او از جمله اولین قربانیان این آرمان

ملی هستند و یافامیل پرنفوذ دیگر روحانی که در سمت دهی سیاست افغانستان در اواخر قرن نوزدهم و سراسر قرن بیستم نقش بسزائی داشت یعنی خانواده حضرات مجددی به قیادت حضرت فضل محمد مجددی معروف به شمس المشایخ و بعداً حضرت فضل عمر مجددی ملقب به نور المشایخ که آنها در جنگ استرداد استقلال کشور در محاذ پکتیا سهم گرفتند و مردم قبایل راعلیه انگلیس ها بخاطر تحصیل استقلال تشویق و تحریک مینمودند که تا حدود زیادی موفقیت و پیشرفت محاذ جنوب شرق کشور مروهون سهم فعال مجاهدین قبایل و موجودات روحانیون علی الخصوص حضرات شمس المشایخ و نور المشایخ بود که آنها در بدل آن خدمات از جانب امان الله شاه بکسب القاب اعزازی بخشش جایداد و زمین های مزروعی نایل شدند اما متعاقباً به تناسب طرح و تطبیق پلانهای اصلاحی مترقی، تغییرات در سیستم اداری کهنه و جلسوگیری از فساد، سواستفاد و لغو امتیازات گروه های خاص دامنه تبلیغات و فعالیت های ضد دولتی آنها هم وسیعتر گردید"

میبینیم که بنظر اجدادین حشمت، مذهب مقوله بی غرض است. او فکر میکند که مذهب فقط همان معتقد بودن بسسه ماورالطبیعه و افسانه های روز آخرت، بازپرسی های انکرو منکرو غیره است و بس. او بر شالوده همین برداشت میگوید که "امان الله خان یک مسلمان صادق بود و هیچ مخالفتی با مذهب و دین نداشت و مقصد اصلی او مجادله علیه رسوم و عنعنات سنتی کهنه که در زیر پوش شریعت از آنها بهره بسر داری های شخصی و گروهی صورت میگرفت، بود". اگر به واقعیت مسئله دقیق شویم، یکی از علل اساسی وجودی مذهب در جامعه "پوشش فساد طبقات حاکم" میباشد. هیچ مذهبی در تاریخ نبوده، نیست و نخواهد بود که جز خدمت به طبقات حاکم و وظیفه دیگری داشته باشد. از راهبان خدای "آمون" و "اتون" در بار فراعنه مصر، تاراهبان خدایان زئوس، پوزایدون و پرومتیوس و راهبه های هیرا، وینوس و آتنای یونان باستان، از معبدنشینیان بودیست تا برهمنان هندو، از راهبان یهود تا کشیشان مسیحی همه فساد اجتماعی طبقات حاکم را با مذهب "شرعی" ساخته

و بر پرده ها، دهقانان و در حال حاضر بر خلق های جهان تحمیل کرده اند. وقتی بسه اسلام میرسیم، نباید امیدوار بود که این دین چنین وظیفه یی ندارد. بسه صدیغه یا تکاح موقت نگاه کنید بسه ابعاد گسترده این پراتیک سستم برزن دقیق شوید، کجای آن مذهبی نیست؟ بسه چند همسری ببینید، این پراتیک بدویت چه پشتوانه ذهنی غیر از مذهب دارد؟ بسه سود ستم (ریح و نزول خواری اسلامی) ببینید که چگونه با مذهب شرعی میشود. اسلام هزاران مرتبه سیاسی تر از سایر ادیان روی زمین میباشد. دویه این طریق ستم هزاران بسار با فساد آلوده بسوده و ظرفیت استتار فساد و غارتگری طبقات حاکم جامعه را در خود نهفته دارد. هیچ مورخ و دانشمندی نمیتواند از نظر علمی شرح دهد که افسانه های بهشت و جهنم، حسور غلمان و حسور کوش، فردوس برین و صحرای برحوت، پیل صراط و بازپرسی های انکرو منکر جز پاسداری و حراست مالکیت خصوصی در ذهن افسراد نقشی دیگری دارند. هیچ دانشمند و عالمی نمیتواند بگوید که ثواب آخرت و پاداش آسمانی "در عمل جز واداشتن ستمکشان به صبر در مقابل ستم، درد رسیدگان به تحمل در مقابل اعمال در دوشکنجه، محرومین بسه شکیبایی در مقابل غارت و استعمار، و وظیفه دیگری دارند. بسه این قسم مذهب سلاح مبارزه طبقات حاکم جامعه است و ساده لوحی آقای حشمت زمانی به فکاهی بیمزه مبدل میشود که او میگوید: "امان الله شاه علاوه از آنکه در علوم اجتماعی و سیاست دان و توانا بود در شریعت نیز تبحر قابل ملاحظه یی داشت و او میدانت که اصول اسلام هیچگونه ریفورم رانی پذیرد و اصلاحات او هم ربطی به اصول اسلام و متن و آئین اسلام نداشت". ما کمونیست هاهمیشه می گوئیم که مذهب از نظر سیاسی امر خصوصی افراد است و ما در مبارزه سیاسی ما با آن کاری نداریم و بسی ایکساش مذهب هم بسه ماکساری نمیداشت. در مورد امان الله خان نیز همین نظر را داریم که اگر او به مذهب کاری نداشت، کاش مذهب هم به او کاری نمیداشت! امامت افسانه، ایده های اجتماعی وایدنولوژیها در جامعه، آنگونه کار نمیکند که آقای حشمت تصور می کند. وقتی انسانی از موضع قدرت با فساد اجتماعی مبارزه میکند، چه خواسته

وجرانت نمیکنند بگویند "که" آنها را نگذاشت. امان الله دوستی آقای حشمت باین برهان معکوس در راستای این خام بازی های خلقی- پرچمی انجام مییابد. مشاور سامانی آقای حشمت که در دفن کردن قهرمانان کشور دست طولانی داشته و واقعا صاحب تبحر است، بسدلیل داشتن وحدت ایسندولوژیک با آقای حشمت، نمیتواند ببیند که آقای حشمت چه چهره مسخره آمیزی را از امان الله خان ترسیم میکند.

اجرالدين حشمت ترمینالوژیها علوم اجتماعی را صحیح بکار نمیبرد. او متعهد نیست که مفهوم و معانی سیاسی- تاریخی آنها را بکسار ببرد. از نظر او مشروطه خواهی خواست هر انقلاب بورژوا-دموکراتیک است. او انقلاب سال 1905 روسیه را نیز انقلاب مشروطه خواهی میخواند و میگوید که خواننده بگوید که هر انقلاب بورژوا-دموکراتیک مضمون "مشروطه خواهی" دارد. ستایش مشروطه خواهی او با شکیفتگی بقیه السیف ساما از خوبی های "دموکراسی امریکایی" دوپارچه یک تابلی خیانته به خلق و حقایق تاریخی میباشند. این خون شریکی دلیل دیگری است که آدم قبول کند بر استی بقیه السیف ساما راست میگویند که اجرالدین حشمت "رفیق" آنهاست.

مرتجعین ضد استعمار؟

طوری که خواندیم؛ اجرالدین حشمت از دونفر چهره ذینفوذ مذهبی بعنوان مخالفین استعمار و طرفدار آزادی یاد میکنند. چقدر خوب است که کشوری چهره های مذهبی بسانفوذ ضد استعمار داشته باشد! اگر آیت الله سیستانی و یامقتدا الصدر در عراق ضد استعمار میبوند بدون شک پای استعمار امپریالیستی در شرق میانه به این راحتی بزمین نمی نشست. حقیقت اینست که اگر گاهی مولوی یاملایی با عصیان آزادی خواهی خلق همراه شده است، بدون شک برای آن بوده که شرایط قبلی بسه نفع او و بسامجموع روحانیست نبوده و در صد کنترول آن بوده است. چنین مکاری راکه چهره اصلی آن در کوتاه ترین فرصت بر ملامی شود، نباید بهانه قرار داده و از آن برای شستشوی چهره خیانته مرتجعین و مخفی ساختن شعبده بازی ها و ترفند های آنها کار گرفت. آقای حشمت از جنولوژی میدانند که

باشد یا نخواست... نه باشد... دمذهب را برهنه... میسازد. فساد و مذهب رابطه یک جانبیه ندارند که آدم بگوید "من فقط با فساد اجتماعی مبارزه میکنم و بس". فساد اجتماعی به نوبه خود مذهب را تقویه میکند، به آن روح میبخشد و آنرا قوی ترمیسازد. در افغانستان کنونی نظیر کنید تا رابطه مذهب و فساد اجتماعی را ببینید! رهبران دولت کنونی اسلامی افغانستان یعنی رهبران مجاهدین مانند یونس قانونی، جنرال فهیم، محمداکبری، محقق، سیاف، محسنی و... غیره را مطالعه کنید. آنها بیشتر از دیگران مسلمان اند و از خدا و روز آخرت و... غیره خبر دارند، آنها از هر کس دیگر بیشتر رشوه میسوزانند، زمین هسای مسردم را بزور تصدیف میکنند، ارتش و فساد اداری را گسترش میدهند، باندهای آدم ربانی را سازمان دهی و تقویه میکنند... غیره. در مقابل طبقات تحت استثمار و ستم با افزایش غیر قابل تحمل فساد، بیشتر به مذهب رو می آورند و از خدای آسمانها طالب مجازات فهیم ها، خلیلی ها، سیاف ها و غیره میشوند. به اینصورت فساد با مذهب و مذهب با فساد درهم آمیخته است و یکی جدا از دیگری نیست و همین قسم است سنن عقبمانده جامعه که موضوع محوری گفتار آقای حشمت است. هیچکسی نمیتواند با سنن عقبمانده جامعه مبارزه کند مگر اینکه مذهب را قهر در چهار دیواری مسجد محدود نسازد. آقای حشمت میگویند که امان الله خان یک مسلمان صادق و "متبحر در شریعت اسلامی" بسودومی دانست که "اسلام رفم ناپذیر است". این برهان واقعا پاره یی از یک کمیدی نا موفق کاپی شده است. به کارهایی که امان الله خان انجام داده نظیر کنید و ببینید که آقای حشمت چگونه داسستان "عذر بسدتر از جرم" در بار ناصر الدین شاه قاجار را به برهانش تبدیل کرده است. چه کسی خبرنگار دکه ملکه ثریان امان الله خان در تمام محافل و مهمانی های رسمی بدون حجاب شرکت میکرد. مگر امان الله خان "متبحر در امور شریعت" نمی دانست که داشتن حجاب اسلامی بسرای زنان بخششی از شریعت اسلامی است؟ به هر حال؛ اکنون تمام خلقها و پرچمی هامیگویند که ما هم مانند امان الله خان میخواستیم مردم افغانستان را از قید عقبماندگی ها و خرافات نجات دهیم ولی ما را نگذاشتند

مالیکیولهای اکساید فلزات بدون وجود شرایط خاصی به سنگهای نجیبه مبدل نمیشوند. قشر رحانیت مذهبی بطور عام، بدون موجودیت شرایط خاصی ضد استعمار نمیشود. در کل؛ تازمانیکه استعمار مرتجعین مذهبی را عرض نمیگیرد و در راه آنها برای بخواب بردن ذهن تسوده هابامزخرفیات ممانع ایجاد نکرده و اتحاد ممکن "شهریه" آنها را میپزدازد، آنها "نمک حرامی" نمیکنند و بیعیست "اطیع... و... اولسی الامر منکم" را نمسی شسکنند. پیسامی کسه این گفته با خود حمل میکنند اینست کسه: مواضع سیاسی انسان هادر هوایستاد نیست و پایه های مادی دارند. ایده های انسان از شرایط اجتماعی کسه انسان در بطن آن به سر میبرد منشا میگیرند. این مسنله در مورد ملاحسا و خاندان مجددی کسه آقای حشمت از آنها بنابه دلایل خاصی یاد میکند، نیز صادق است. مخالفت ملاحسانی کسه از آنها نام گرفته میشود، از نفوذ ترکیه در جامعه حنفی مذهب افغانستان بنابه دار الخلافه اسلامی کسه در تهدید تجزیه قسار گرفته بود، منشا میگیرد.

انگلیسها برای تجزیه امپراطوری ترکیه و تصرف سرزمین عرب ها کار را از ایجاد مذهب و هابیت شروع کرده بودند. آنها در قرن 18 میلایی را بنام محمدابن عبدالوهاب که نزد سران قبایل قدرتمند عرب نفوذ داشت اتحاد ایجادیک مذهب جدید تقویه کردند. ترک ها که از دیر زمانی در افغانستان صاحب نفوذ بودند، با مذهب جدید (وهابیت) ننتها در ترکیه بلکه در سراسر ممالک اسلامی مبارزه و آنرا از رشد باز داشتند. یکی از مولفه های این مبارزه افشای ساخت انگلیس بودن این مذهب بود که خواهی نخواهی احساسات ضد انگلیسی را در ذهن ملا های افغانستان تقویه میکرد. از جانب دیگر، در زمانی کسه آقای حشمت از آن حسرف میزند، احساسات ضد استعمار انگلیس بودن در بین مسلمانان هندو افغانستان به اندازه ای بود که انور بیگ رهبر ترکیه در سال 1921 طی سسخنرائی اش در مسکو با اطمینان خاطر گفت کسه قادر است تمام مسلمانان هندو افغانستان را علیه استعمار انگلیس به قیام وادارد.

دلایل دوم ضد استعمار انگلیس بودن آن چنسدن فرملا تسائیرات جو تضاد و مبارزه بین کشور های انتانست

و دیتانت (جنگ اول جهانی) در مواضع سیاسی آن زمان افغانستان میباشند. ترکیه در بین سالهای 1916-1918 چنسدین بسسار هیئتی را بسسه افغانستان فرستاد و امیر حبیب الله خان را تشویق کرد که به قیام علیه انگلیس دست بزند. در سال 1917 نمایندگان مشس ترکی از ترکیه و آلمان بسسه افغانستان آمدند و از امیر حبیب الله خان رسما خواست کسه علیه تزارو امپریالیزم انگلیس به جنگ متوصل شود. اما امیر حبیب الله این پیشنهاد را نپذیرفت. نماینده های آلمان افغانستان را ترک کرده و رفتن دولی نماینده های ترکیه در افغانستان بسساقی ماندند و بایکعه زیسادی از ملاحسا و چهره های مذهب دینفوذ آن زمان ارتبساط برقرار کردند. (افغانستان در پینج قرن اخیر). اگر ملاحسا و چهره های بانفوذ در افغانستان در اول با امان الله خان همکاری میکردند، بدلیل همسویی استقلال طلبی امان الله خان با خط سیاسی آنها میباشند نه اینکه آنها ضد استعمار شده بودند!

اما بعد از حصول استقلال کشور، آنها دیدند که امیر ننتها امتیازات آنها را توسعه نداد، ننتها طرح هایی را که آنها با خاطر مذهبی ساختن کامل جامعه یعنی دادن نقش رسمی به مذهب (کسه بعد ها توسط نادرشاه به شکل وجود مفتی و محتسب در تمام ولسوالی های کشور عملی شد) به تحقیق نپیوست، بلکه شاه، راه دنیوی ساختن دولت را در پیش گرفته و با اتحاد شوروی سوسیالیستی دوستی برقرار کرد.

بهبتر بود آقای حشمت به این نکته و قوف حاصل کند که بر هر ایده و هر موضع سیاسی بشمول ایده ها و افکار خودش؛ مهر طبقات معینی خورده است. ملا ها و تمام عناصر مذهب بسسه مسسایل بر خورد دفعسال طبقاتی دارند. آنها مخالف دوستی شاه امان الله با رژیم اتحاد شوروی سوسیالیستی بودند. امان الله یایاید آنها را سرکوب میکرد و با اتحاد شوروی دوستی اش را بر هم میزد. اگر چندامان الله خان بعد ها تاب توطئه های آنها را نیساورده و رابطه اش را با اتحاد شوروی سرد ساخت و حتی بارها دسته های مسلح را برای تقویه نیرو های ارتجاعی به آنطرف آمو فرستاد و پارو حیه یک شهزاده فنودال، خواستار بر گرداندن پنجه و مروکه پدر بزرگش به تزار سپرده بود، شد، ولی اینگونه پی

ثباتی های فکری امان الله خان نمیتوانست گردنش از ریسمان توطئه استعمار انگلیس و دستیاران مذهبی آن رهائی بخشد.

آقای حشمت در مقام شریعت دان

آقای حشمت از شریعت نیز آگاهی دارد و در کتابش خواننده را درس میدهد که چگونه ملاحا امان الله خان را بجرم نقض شریعت محکوم کردند؛ حالانکه مخالف شریعت نبود. در نسخه درک او از شریعت اسلامی حتی برخی از مناسبات مدنی کانادا و غرب در کل نیز اجزای شریعت اسلامی میشوند. در صفحه 326، مینویسد:

"در اینجاطور نمونه بعضی از موضوعات شامل پروگرام اصلاحات دولت را تذکر میدهم تا خواننده محترم خود در مورد "خلاف شرعی بودن" آنها قضاوت نمایند: نکاح دختر صغیره، تربیه ملاحا سواد، ملاحا با داشتن مجوز و تصدیق دست داشته میتوانند نوجوانان کشور را تدریس نمایند، تحصیل پسران با دختران در دوره ابتدایی، تاسیس مکتب، اعزام دختران و پسران (در معیت رهنا) برای تحصیل بخارج، رفع حجاب مطابق احکام شرعی، اگر مواد شامل پروگرام اصلاحات فوق الذکر به درستی مورد ارزیابی قرار گیرند، نتنها مخالف شریعت نیستند، بلکه اکثریت آنها موافق است" (صفحه 326).

آیا در شریعت اسلامی "رفع حجاب شرعی" وجود دارد؟ از این گذشته در کجای شریعت آمده که نکاح دختران زیر سن مخالف حرام یا مخالف شریعت اسلامی است؟ بدنیست ببینیم شریعت چه میگوید: اگر کسی دختر نابالغی را برای خود عقد کند، و پیش از آنکه نه سال دختر تمام شود، با او نزدیکی و دخول کند، چنانچه او را افضا نماید هیچ وقت نباید با او نزدیکی کند. (توضیح المسائل آیت الله خمینی مسئله 3410).

معلوم نیست آقای حشمت در کدام کتاب شرع خوانده که در آن نکاح دختران زیر سن (صغیره) ممنوع اعلام شده است؟ مضاف بر این؛ نویسنده یک کتاب ولو آنکه کتابش در حد گزارشگری و قیای باشد که آقای حشمت آنرا انجام داده؛ حق ندارد که نظرات سیاسی خود را در دفاع از کسی یا در مخالفت با کسی در کتابش بگنجاند زیرا در آن صورت کتاب بجای وقایع نگاری به مقاله سیاسی مبدل میشود.

آقای حشمت از دیدیک خرده بورژوازی افغانستانی ساکن کانادا، بیه احکام شرع میبیند. از نظر او

عناصر مردمی جامعه تورنتو که با ذهنیت جناب شان تقارن دارند با شرع اسلامی نیز متقارن میباشند. اما کاش او بطور ثابت فکر کند که فرهنگ تورنتو و مکه در 1380 سال قبل با هم یکی اند. او اینکار را هم نمیکند و فرهنگ تورنتو و کلف و ماحول آن در ذهنش اینجاکم رنگ و آنجاتیله، با شرع اسلامی در موازات هم حرکت میکنند. آنچه در مدنیت غربی "پیدوفیلیزم" (قربانیت جنسی با اطفال) نامیده میشود و مخالف ذهنیت جامعه بورژوازی است، در جامعه فنودالی و نیمه بردگی ایگه اسلام در بطن آن ظهور کرد، مشکلی ندارد و مخالف ذهنیت و وجدان اجتماعی نیست. قربانیت جنسی با اطفال در یک کلام مخالف با شریعت اسلامی نیست و آقای حشمت نباید شریعت اسلام را مطابق فرهنگ تورنتو بسازد. امام زین العابدین میگوید "پدیری که بگذارد دخترش در خانه خودش حیض شود، مستحق عذاب جهنم است" (حلیه المتقین).

شرع اسلامی سن هم خوابگی با دختران را پایان نه 9 سالگی و آغازده 10 سالگی قرار داده است. در برخی از کشورهای اسلامی شمال افریقا نوزاد تازه تولد شده را به عقد مردی درمی آورند و احوق هم خوابی را هر زمانی که خواسته باشند با آن طفل دارد. اینها مخالف فرهنگ تورنتو هستند ولی با شریعت اسلامی اختلافی ندارند. شریعت در مورد حجاب چنین حکم میکند:

زن باید بدن و موی خود را از مرد نامحرم بپوشاند بلکه احتیاط واجب آن است که بدن و موی خود را از پسری هم که بالغ نشده ولی خوب و بد را میفهمد بحدی رسیده که مورد نظر شهوانی است بپوشاند. (توضیح المسائل آیت الله خمینی مسئله 3435)

ملازم میدانیم به آقای حشمت تذکر بدهیم که نخست باید خود مسئله را درک کند تا بعداً بتواند به درک دیگران از مسئله کمک نماید. نخست باید ذهنیت خود را از وادی گمراهی برهاند تا بتواند کادرهای خوب و آگاه "مشروطه خواهی" تربیه کند. بقیه السیف ساما و دوستان آقای حشمت با بوق و کرنا تبلیغ میکنند که ما بر علاوه حزب پارلمانی، چندوزیر یک تاریخ نویس هم داریم و اما آقای حشمت نباید آنها را با این بی خبری اش از مسائل نامید کند. ادامه دارد

مدافعین حقوقی امپریالیست ها از حقوق بشر دم میزنند!

نوشته

الینگار

:

بر اساس گزارش سرویس خبری رادیویی بی سی دسته ای از قضات معروف و حقوق دانان سرشناس اروپایی و امریکائی در این اواخر اعلامیه ای رایبیرون داده اند که در آن گفته میشود "مبارزه علیه تروریسم بسیاری از اساسیات حقوق بین المللی را نقض میکند!". این اعلامیه می افزاید که "درین کارزار، شکنجه، راندیسسیون (Rendition اختطاف مخالفین) مورد پیگرد و تعقیب قرار دادن افراد مظنون به تروریسم و... غیره انجام مییابد!". آنها برای اعتبار دادن به اعلامیه شان می افزایند که "این حقایق بعد از یک سلسله تحقیقات گسترده به دست آمده اند!". این حرف ها کاملاً صحیح میباشدند ولی تعجب اینجاست که چرا 8 سال بعد از اشغال افغانستان و 5 سال بعد از اشغال عراق گفته میشوند؟

لازم به تحقیقات گسترده نیست تا به این حقیقت که پروژوای خود آنرا ساخته و پرورش داده پس بر دکه لشکر کشی و اشغال نظامی دو کشور مستقل نقض قوانین بین المللی میباشد. لازم نیست که وارد جزئیات بحث شد و به قضات و قانون دانهای عالیجناب "متمدن" ترین ممالک دنیانشان داد که این عمل در معاضدت و اختلاف بامنشور سازمان ملل قرارداد شده و مخالف تمام فیصله های شورای امنیت این سازمان میباشد. یعنی با همین سادگی میتوان مشاهده کرد که قضات محترم خود را به مسخره های سیرک سیاسی- تبلیغاتی امپریالیست ها تبدیل ساخته اند. اکنون ببینیم که "این تحقیقات گسترده" چقدر خنده آور است.



در ماه جنوری 2002 تمساح تلویزیون های امریکا و اروپا و تقریباً تمام روزنامه های آنها عکس های از زندان مخسوف گوانتانامو نشان میدادند. در این تصاویر افرادی مدبوس به پوشاک نارنجی دیده میشوند که چارز انویسه حالت رنج آور و به زمین نشسته، دست های شان بر علاوه بند در دست کش مخصوصی جاداده شده و پاهای شان را از قسمت زانو پانین با ران های شان چنان بسته بودند که یاباید چارز انویزمین بنشینند و یابه رو بخوابند. چشمهای آنها را با گوگل تیره (عینک پلاستیکی بزرگی که فلزکاران بخاطر حمایه چشم و چهره شان استفاده میکنند) پوشانیده و دهن شان را با سادهن بند سفتی از آن نسوع کسه جراحان

و داکتر های شفاخانه بهنگام عملیات به دهن میزنند، بسته بودند. بعضی از روزنامه هاداستان انتقال برخی از آنها را از افغانستان و پاکستان به آنطرف اقیانوس اطلس نیز نوشته بودند و در این داستانها گفته میشود که آنها ساعت ها با همان وضعیت دست و پای بسته بر کف آهنین هواپیما مانند جانوران افتاده بودند. اکثریت شان مجبوراً در یونیفورم های شان رفع حاجت کرده و "مدافعین حقوق بشر و آزادی انسان" به آنها برای رفع حاجت شان کمک نکرده

بودند، چه رسد به اینکه اجازه استفاده از توالیت های هواپیمار ابد دهند. واقعا اروپائی ها و امریکائی ها "مثل متمدن و پیشتاز مدنیت" بشریت اند!



در سال 2004 عکس ها و داستانهای تکان دهنده ای که از ابوغریب پخش شد، خون را در عروق بشریت منجمد میساخت. به تعقیب آن زندان امپریالیستها در بگرام، با وجود معروف نبودن آن، توانست توجه محدود رسانه ها را جلب کند. بر علاوه این نهاد دستگاه اطلاعات امپریالیستها در کوچه و خیابانهای شهرهای دنیا به تعقیب مخالفین شان پرداختند. آنها یک بیک، این افراد را اختطاف نموده به اروپای شرقی، مصر و افغانستان انتقال دادند. این مسسئله تحت عنوان Rendition مدتی توجه رسانه های خبری جهان را جلب کرد و آنها هم به این دلیل که یکی از چهره های سنگین سویسی در عقب آن قرار داشت. شاید تنها در مورد راندرسیون یا اختطاف مخالفین بیشتر از یک هزار گزارش در اینترنت موجود باشد، چه رسد به

"رعایت حقوق بشر در زندانهای ابوغریب، بگرام، مصر، جمهوری چک، پولند... و غیره. آیا حضرات قضات و حقوق دانهای بزرگ اروپا و امریکا در این ایام در غار با صاحب کحف در خواب بودند و یاد دنیای خلسه و خارج از عالم هوشیاری بسر میبردند که متوجه "نقض حقوق بشر" نشدند؟

این "تحقیقات گسترده" از این جهت نیز خنده آور است که مطابق "هاندبوک حقوقی امپریالیست ها" صورت گرفته است. ندیدن حقایق عینی خنده آور تر از فکاهی است. چه چیزی میتواند این "هاندبوک" ها را بیشتر از این مسخره



کننده بعد از مشاهده قتل عام ده ها هزار انسان بیگناه در عراق و افغانستان، استفاده از کلاهک های یورانیموم دیپلست و رادیو اکتیف، بمب های فاسفورودیسی کتر، قتل عام زنان و کودکان در عروسی ها، فلوجه، موسی قلعه، سنگین، پنجوانی... و غیره، باز هم نامی از "تحقیقات گسترده" برده شود. اگر حقایقی به این بزرگی استنتاج "یک تحقیقات گسترده" باشد، معلوم نیست که کشف حقایق کوچکتر از این به چند صد هزار سال نیاز دارد. به این طریق می بینیم که واژه ها برای وجدانی که حاضر به پذیرش حقایق نیست، چگونه از محتواتهی میشوند.

اما چه چیزی باعث گردیده که قضات و حقوق دانان عالیجناب از پشت میزهای صیقلی چوب سدر و صندل شان متوجه حال نزار "بنی آدم" گشته اند؟ و تسازه برای حمایسه از حقوق

بشر دست "به تحقیقات گسترده" ای به این "مقیاس" میزنند؟ آیا این گربه های مرتبه صالح و خداپرست شده که عندالله و به رضای خدا به شکار موش برآمده اند! این اعلامیه بعد از آنکه بارک اوپاما اعلان کرد زندان مخوف و ضد انسانی گوانتانامو را می بندد، صادر میشود، یعنی بخشی از یک کارزاری است که طی آن امپریالیست ها برای تخفیف دادن حدت و شدت تنفرو انزجار خلقهای گیتی از نظام حاکم امپریالیست ها، براه انداخته اند.

امپریالیست‌ها که مانند گاو‌های وحشی در میان حلقه های آتش نفرت خلق های دنیا قرار گرفته اند، هرگونه مکاری، حيله گری و نیرنگ بازی را مورد استفاده قرار میدهند تا چهره درنده و دندان خون آلودشان را مخفی سازند. یکی از دلایلی که در عقب این حيله قرار دارد، گسترش سایه مرگ آوری بحران اقتصادی بر سر این نظام میباشد. آنها میترسند که مبادا این بحران با ایجاد بی ثباتی های سیاسی در سراسر گیتی، نظام حاکم را به گورستان تاریخ بسپارد. چه ساده لوحی خواهد بود اگر پنداشت که هیئت حاکمه اضلاع متحده امریکاییک بارگی بچه آدم صالح شده و وجدان انسانی در آن بظهور رسیده است؟ چه کسی میتواند قبول کند که هیئت حاکمه نظامی که از بدو پیدایشش با کشتار و قتلعام، به بردگی کشانیدن انسان و اعمال تبعیض ضد انسانی پرورش یافته و وقتاً فوقتاً به حمله پرداخته و دستش تا کنون تا مرفق بخون ملیونها فلپینی، عراقی، کوریائی، ویتنامی، گرانادایی، پانامه ای، افغانستانی و غیره رنگین است، یکبار به فریاد وجدان انسانی گوش بدهد و ضد انسانی بودن و مخالف موازین بین المللی بودن را مشاهده کند! اعلامیه آقایان قضات و حضرات قانون دانهای اروپا و امریکای عالییه مبارزه با تروریسم، نیز مانند رئیس جمهور ساختن بارک اوباما یک ترفند امپریالیستی است. اما این ترفند آنقدر ناشیانه هست که بجای مرمت خرابکاری ها، بر زخم خونین خلقهای عراق، یمن، افغانستان، مصر، الجزایر، فلسطین، مراکش، اندونیزیا، فلپین، پاکستان، کشمیر... و غیره نمک می پاشد.

چرا تاسیس حزب کمونیست وظیفه مرکزی تمام کمونیست های افغانستان است؟

1 - انحرافات جنبش چپ افغانستان،

در شماره سوم جسته و گریخته به حقیقت اهمیت حزب طبقه اشاره کردیم و گفتیم که بی اهمیت شمردن نقش طبقه کارگر در هر جنبش چگونه به نفع ارتجاع و امپریالیزم تمام می شود. ما مجبوریم که با نقد گذشته بسوی آینده حرکت کنیم و نقد مختصر ما در پانین، بر روی اشتباهات گذشته نباید با بد بینی هموطنان ما روبرو گردد. در برنامه سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) در پاراگرافی نویسنده "ایدئولوژی زوال ناپذیر عصر" را در جمله استعمال میکند. نویسنده مارکسیزم - لنینیزم - مائویزم و یامانوتسه دون اندیشه نمیگوید. دلیل آن در عدم حضور طبقه کارگر در عرصه مبارزه عینی با سوسیال-امپریالیزم و عوامل بومی آنست. نویسنده شاهد صرف بستن توده ها در عقب مرتجعین اسلامی و عوامل امپریالیزم میباشد و این شرایط آنچنان برداشت های او را تحت تاثیر قرار میدهد که او حتی در برنامه سازمانی از مبارزه طبقاتی طفره میبرد و هژمونی طبقه کارگر را در جنبش توده ای از یاد میبرد. "ایدئولوژی زوال ناپذیر عصر" حکم میکند که در زمان ما تنها و تنها "سرمایه و کار" قطب های تضاد اساسی جامعه اند و پس. امپریالیزم، سوسیال-امپریالیزم و ارتجاع در کل به قطب سرمایه تعلق دارند و کمونیست های انقلابی موظف اند که ارتش رهبری طبقه کارگر را بوجود آورند. آنها باید میدانستند که نظامهای حاکم بر افغانستان همیشه توده ها را فقیر و از نظر فرهنگی عقب مانده نگاه داشته اند، از بطن چنین اوضاعی ظهور خود بخودی یک جنبش نیرومند طبقاتی پرولتری غیر ممکن میباشد. اقلیت انقلابی جامعه که با "ایدئولوژی زوال ناپذیر عصر" آشنا هستند، موظف اند که در راه ایجاد حزب طبقه کارگر کار کنند. پورژوازی همواره میکوشد تا جنبش توده ای تحت رهبری او قرار داشته باشد و آنهازمسانی مخالف بسورژوازی میباشد که برخلاف آن بکوشد تا جنبش تحت هژمونی پرولتاریا قرار بگیرد. "ممکن یا غیر ممکن بودن چنین کاری" یک بحث کاملاً علیده میباشد، زیرا بسیاری از چیزهای

درست و اصولی در یک زمان معین غیرممکن است، ولی نباید بیپایانه غیرممکن بودن یک مسئله انقلابی به نفی سیاسی - استراتژیک آن پرداخت.

توده ها کتله عظیم ولی از نظر سیاسی ناآگاه اند و نباید از صف بستن آنها در عقب مرتجعین اصول رازیرپا گذاشت و راه را تغییر داد. وحدت تسوده ها بسط اطراف طبقات ارتجاعی یک امر گذرا و از نظر استراتژیک بسی ثبات است، اما اگر انقلابیون کمونیست "اندیشه زوال ناپذیر عصر" را برای اغفال اذهان کمونیستهای غیرمتشکل و از نظر آگاهی در سطوح پائین مورد سو استفاده قرار دهند و نخواهند آنرا به سیاست انقلابی تفسیر کنند، در آن صورت، مرتجعین نیروی لایزال توده ها را برای سرکوب تمام دشمنان طبقاتی شان و پیروژه کمونیست ها بکار میگیرند.

آرژو هاید بختانه سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) و سازمان رهانی افغانستان در مسیر جریان به شنا پرداختند و نتنها برای جلب توده ها از اطراف مرتجعین دست به عمل زدند بلکه خود نیز رفتند و به آنها پیوستند. این مسئله که طبقه کارگر بدون حزب پیش آهنگ حتی بعنوان یک طبقه نمیتواند مطرح شود چه رسد به اینکه شعار طبقاتی خود را بلند نماید، توجه آنها را جذب نکرد و آنها بجای آنکه در قدم اول در راه ایجاد فرمادهی ایدئولوژیک - سیاسی طبقه کارگر افغانستان کار کنند و سپس بسراغ تفنگ بروند، گادی را پیش روی اسب بستند و اول بسراغ تفنگ رفتند و حتی از تشکیل حزب طبقه کارگر نام نبردند. نتیجه این منطق متضاد با منطق "اندیشه زوال ناپذیر عصر" حذف مبارزه طبقاتی از برنامه، حذف نقش هژمونی پرولتاریا در جنبش توده ای شد و سرانجام به تسلیم شدن به سوسیال-امپریالیزم روس منجر گردید. اگر فرض کنیم که اینگونه حرکتها آگاهانه به قصد ضربه زدن به "اندیشه زوال ناپذیر عصر" نبوده اند یعنی فرض کنیم که حرکات سیاسی آگاه ترین افراد جامعه حرکات ناآگاهانه و غیر عمدی بوده اند و به نتایج این حرکات توجه کنیم می بینیم که این سازمان هازمین تسلیم طلبی و انقیادگرایی را در ذهن بازماندگان شان آماده ساخته بودند. حزب سازی امروزی سامانی ها و شرکت آنها در پارلمان نظام مزدور استعمار امپریالیستها محصول مستقیم اثرات محتوای برنامه سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) است. مدال گیری سازمان رهانی را نمیتوان از انحرافات که "مشعل رهایی" کاشته است، مجزانمود. رفتن رهبران اروپایی سامادروم به خدمت ظاهر شاه در تطابق کلی با خط برنامه وی ساما میباشد، زیرا در برنامه ساما حرفی از مبارزه طبقات وجود ندارد تا مقام طبقاتی ظاهر شاه قابل رویت گردد. وجود انحرافات به این وسعت و گستردگی از "اندیشه زوال ناپذیر عصر" زمینه ساز تسلیم طلبی های امروزی اعضای جنبش چپ افغانستان گشته است. به این دلیل ما در بخش اول این مقاله بطور ضمنی به این مسایل اشاره کرده ایم.

2 - مختصات حزب کمونیست،

حزب کمونیست یک محفل در خود رفته درون گرایاییک بانده (cult) نیست. حزب کمونیست مجمع افراد پر حرف و از خود راضی که در ره یاب استاد و در هر مورد متخصص اند، نیست. حزب کمونیست محفل کوچکی که مانند تجار بازار شناس که پیشتر از دیگران اقدام میکنند و جنسی خاصی را به بازار می آورد، نیست. حزب کمونیست محصول تکامل مبارزات طبقه وحدت دیالکتیکی افراد آگاهی است که بر مبنای ایدئولوژی مارکسیزم - لنینیسم - مانویزم بوجود می آید. این افراد وحدت عمل شان را بر اساس برنامه وحدت تشکیلاتی شان را بر اساس آئین نامه حزب ایجاد میکنند. اعضای حزب کمونیست را افراد صادق و راستگو که اتهام نمیزنند، شخصیت کوبی نمیکند و دروغ نمیگویند، تشکیل میدهند. حزب کمونیست با عالیترین سلاح ذهنی مسلح است. در جهان کنونی هیچ ایدئولوژی بی نیست که بتواند با این سلاح مقابله کند. به این دلیل حزب کمونیست بجای معرفی اپوزیسیون داخل جنبش کمونیستی و معرفی آنها به دستگاه اطلاعات دشمن از این سلاح کار میگیرد و با آنها مبارزه میکند. ادامه دارد.